

بررسی بازخورد تحولات سیاست خارجی آمریکا در روابط با ایران بر اساس نظریه سازه‌انگاری

حسین هژبریان^۱

فضل‌الله براقی^۲

چکیده

بررسی تاریخ روابط ایران و آمریکا نشان می‌دهد که این روابط از اواسط حکومت قاجار تا دوره مورد بررسی این پژوهش دو مرحله داشته است؛ در مرحله نخست، علی‌رغم تمایل کنشگران سیاسی ایران برای حضور فعال آمریکا در عرصه سیاسی ایران، دولت‌های آمریکا تحت تأثیر دکترین مونرو از مداخله در امور داخلی ایران خودداری می‌کردند. در این دوره، فعالیت آمریکا در ایران غالباً در حوزه‌های مذهبی، اجتماعی و اقتصادی به چشم می‌خورد. این رویکرد همراه با برخی رویدادهای دیگر، تصویر ذهنی مثبتی از آمریکا در کنشگران سیاسی ایران پدید آورد و موضع‌گیری آمریکا در برابر شوروی در قضیه آذربایجان، امیدواری را بیشتر کرد. با آغاز جنبش ملی شدن نفت، تداوم این تصویر ذهنی موجب شد تا بسیاری از نخبگان ایرانی انتظار داشته باشند آمریکا در اختلاف ایران و انگلستان جانب ایران را بگیرد، زیرا تحولات سیاست بین‌الملل موجب تغییر سیاست خارجی آمریکا و تلاش برای به دست آوردن جایگاه بریتانیا و حفظ منافع جهان سرمایه‌داری شده بود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان داد که خط‌مشی سیاسی کشورها برآمد هنجارها و قواعدی است که در محیط‌های مختلف تغییر می‌کنند. لذا این پژوهش بر آن است که بر اساس نظریه سازه‌انگاری، تحولات سیاست خارجی آمریکا و بازتاب آن در ایران را از دهه ۱۳۲۰ش تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با موشکافی بیشتر بررسی نموده و نشان دهد که چگونه تصویر ذهنی کنشگران ایرانی نسبت به سیاست خارجی آمریکا و عدم درک صحیح تحولات سیاست خارجی این کشور در تصمیم‌گیری‌های دولت و شکست نهایی آن مؤثر واقع شد.

واژگان کلیدی:

ایران، آمریکا، روابط، سیاست خارجی، تحولات، نظریه سازه‌انگاری.

درجه مقاله: علمی - ترویجی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۲۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۱/۲۳

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، H.hozhabrian@pnu.ac.ir

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، fboraghi@gmail.com

مقدمه

خاندان قاجار در شرایطی توانستند حکومت یکپارچه‌ای در ایران تشکیل دهند که تحولات عظیم قرن هجدهم میلادی، فاصله تکنولوژیک و اقتصادی ژرفی بین غرب و سایر کشورها ایجاد کرده بود. زمامداران قاجار و طبقه دیوانی حکومت جدید، فرصت کمی برای درک این فاصله داشتند؛ زیرا با فشار فزاینده روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب و شکست‌های نظامی، به لزوم اتخاذ سیاست جدید برای بقای ایران و حکومت قاجار پی بردند. این طبقه دیوانی برگزیده، همراه با خاندان حاکم برای مقابله با فشار فزاینده همسایگان، رویکرد دوگانه‌ای را مبنی بر حفظ تعادل در روابط با دو همسایه و همچنین تلاش برای باز کردن پای یک قدرت سوم به ایران اتخاذ کردند.

نخستین تلاش‌ها برای برقراری روابط با آمریکا در اواسط قرن نوزدهم میلادی با این ذهنیت شروع شد، در حالی که سیاست خارجی وقت آمریکا پرهیز از دخالت در امور داخلی کشورهای سایر قاره‌ها بود. کنشگران سیاسی ایران که در قامت وزیر، سفیر، صدراعظم و سایر مناصب سیاسی طبقه‌بندی می‌شدند، از آن زمان برای پیشبرد این رویکرد می‌کوشیدند؛ اما همواره با بی‌میلی دولتمردان آمریکا مواجه می‌شدند. با این حال، سیاست خارجی آمریکا در ایران در قالب اقداماتی مانند فعالیت هیئت‌های تبلیغی آمریکایی، انجام امور عام‌المنفعه، پرهیز از دخالت در امور داخلی و رفتار متفاوت برخی سفرای ایالات متحده تصویر ذهنی مثبتی از آمریکا در میان کنشگران سیاسی ایران ساخته بود که موجب تداوم تلاش آنها برای گسترش روابط با این کشور می‌شد.

با این حال، حضور آمریکا در جنگ جهانی اول، مشارکت فعال‌تر در عرصه‌های بین‌المللی و نقش قاطع آن در جنگ جهانی دوم که خبر از تغییر در سیاست خارجی این کشور می‌داد، همچنین موضع‌گیری تعیین‌کننده در قضیه آذربایجان، کنشگران سیاسی ایران را به حضور فعال آمریکا در عرصه سیاسی ایران امیدوار ساخت. رویکرد یادشده تا بحبوحه جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و نهایتاً کودتای ۲۸ مرداد به طول انجامید. به نظر می‌رسد اصرار کنشگران سیاسی ایران بر اتخاذ یک رویکرد برای مدت نزدیک به یک قرن، علی‌رغم تحولاتی که در سیاست خارجی آمریکا به وجود آمده بود، موضوعی است که نیاز به بررسی بیشتر دارد و پژوهش حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است که چه عواملی موجب تداوم رویکرد سیاست خارجی ایران در مدت یک قرن برای استفاده از آمریکا به‌عنوان نیروی سوم گردید؟ فرضیه

پژوهش بر پایه نظریه سازه‌انگاری آن است که انگاره‌ها و هنجارهای کنشگران سیاسی ایران از آمریکا حاصل نخستین حضور اتباع این کشور در ایران و برخی فعالیت‌های خیرخواهانه آنها به همراه پاره‌ای مواضع متفاوت مقامات و سفرای آمریکایی بود که تصویر ذهنی مثبتی نسبت به این قدرت نوظهور در نخبگان سیاسی ایران پدید آورد و تصویر ذهنی حاصل از این خط‌مشی سیاسی، با وجود تغییرات سیاست خارجی آمریکا تا اواسط جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران تداوم یافت و با کودتای ۲۸ مرداد بی‌اعتباری آن ثابت گردید.

بنیادهای نظری تحقیق

نظریه سازه‌انگاری: این رهیافت برای رفع کاستی‌های نظریه‌های اثبات‌گرا در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی طرح شد و با استقبال خوب در شاخه‌های مختلف این علوم از جمله روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار گرفت. اگر مجموع چارچوب‌های نظری را یک طیف گسترده در نظر بگیریم، سازه‌انگاران در میانه اثبات‌گرایان از یک‌سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر قرار می‌گیرند. اثبات‌گرایان ضمن اذعان به عدم امکان مطالعه تجربی و کمی‌سازی پدیده‌هایی از جمله ایده‌ها و معانی معتقد بودند در مطالعه روابط بین‌الملل، باید به آنچه از نظر علمی امکان مطالعه تجربی دارد، مانند ساختارها، رفتارها و قدرت مادی پرداخت. در مقابل، منتقدان اثبات‌گرایی برآنند که برای مطالعه مسائل انسانی باید از روش‌های خاصی استفاده کرد که معناکاو، تفسیر و هرمنوتیک از آن جمله‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۹). سازه‌انگاران برای استفاده از توان هر دو گروه و ارائه شیوه جدید، تلاش می‌کنند همزمان بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید کنند. به همین دلیل، ضمن پذیرش جهان خارج از ذهن و زبان ناظران، بین انواع طبیعی و اجتماعی تفاوت قائل شوند (صبوری و صالحیان، ۱۳۹۲: ۱۶۸).

نظریه سازه‌انگاری درون خود طیف متنوعی از دیدگاه‌ها را دارد که توسط نظریه‌پردازان مختلف عرضه می‌شود. نیکلاس اونف که سازه‌انگاری را وارد روابط بین‌الملل کرد، این نظریه را چارچوبی می‌داند که کردارها شامل رویه‌ها و کنش‌های اجتماعی به طور عام و رویه‌ها و کنش‌های زبانی به طور خاص در آن تعیین‌کننده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۵۸). وی معتقد بود این قواعد هستند که عوامل مادی را به منابع تبدیل می‌کنند و در ضمن به کارگزاران فرصت می‌دهند که با استفاده از موادی که بنا بر قواعد به آن دسترسی دارند، قواعد جدیدی ایجاد

کنند. علاوه بر اونها که به اهمیت هنجارها در سازه‌انگاری توجه داشت، کاتزنشتاین با بیان اهمیت هنجارهای ملی در سیاست بین‌الملل، نقش مؤلفه‌هایی چون فرهنگ، دین، هویت و منطقه‌گرایی را در این خصوص مورد توجه قرار داد (دارابی، ۱۳۹۴: ۴۱). الکساندر ونت متفکر دیگری است که بر معرفی و تقویت جریان سازه‌انگاری تأثیر زیادی گذاشت. وی ساختارهای اجتماعی را محصول انگاره‌های مشترک انسانی می‌دانست و با دقت در رابطه ساختار-کارگزار، بر متقابل بودن این رابطه انگشت نهاد. از نظر وی، به جای تلاش برای فهم چرایی رابطه ساختار-کارگزار باید به چگونگی آن پرداخت (دانش‌نیا، ۱۳۹۴: ۶۱). مواضع سازه‌انگاران در برخی زمینه‌های دیگر هم متفاوت است. مثلاً در باره رابطه علت و دلیل بین آنها تفاوت دیدگاه وجود دارد؛ برخی دلایل را تکوینی می‌دانند، برخی آن را هم تکوینی و هم علی در نظر می‌گیرند. در زمینه رابطه تفهم و تبیین نیز تمایز مشابهی وجود دارد. گروهی مانند راگی^۱ ضمن پذیرش تمایز روش‌شناسی شناخت پدیده‌های اجتماعی، روش تفسیری را-هر چند علی نبود- برای شرح چگونگی آن مناسب می‌دانستند و برخی مانند ونت اصولاً جداسازی تبیین و تفسیر را باور نداشتند و معتقد بودند تبیین می‌تواند علی یا تکوینی باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۴).

با وجود اختلافاتی که سازه‌انگاران را به طیف‌های متفاوت تقسیم می‌کند، آنها بر سر چند اصل اساسی توافق دارند: (۱) ساختارها و ایده‌های غیرمادی به میزان ساختارهای مادی دارای اهمیت هستند. (۲) قواعد، هنجارها و هویت‌ها در تعیین منافع و کنش‌ها نقش مهمی دارند. (۳) ساختار و کارگزار به صورت متقابل بر هم تأثیر می‌گذارند و به یکدیگر شکل می‌دهند (دارابی، ۱۳۹۴: ۳۸). به عبارت دیگر می‌توان گفت سازه‌انگاران جهان را فرآیندی از «برساختن بی‌پایان» می‌دانند که بر بستری از ادراک و شناخت ذهنی پدید می‌آید. در این جهان برساخته، ساخت اجتماعی اهمیت زیادی پیدا می‌کند؛ چرا که امکان دسترسی و شناخت مستقیم و بی‌واسطه جهان وجود ندارد و کنش‌های انسانی حاصل معنایی است که در فضای اجتماعی شکل می‌گیرد و واقعیت را می‌سازد. این رهیافت در بررسی سیاست بین‌الملل نیز با همین استدلال، واقعیت بین‌الملل را یک امر اجتماعی برساخته معرفی می‌کند که ویژگی‌های آن از طریق ارتباطات و تعامل میان واحدهای مرتبط تعیین می‌شود (آقایی، ۱۳۸۷: ۳). در این دیدگاه، عوامل غیرمادی در قالب‌هایی چون انگاره‌ها، قواعد و هنجارها نمایان می‌شوند که به موازات عوامل مادی در

^۱ Ruggie

شکل‌دهی به روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارند و نهایتاً به شکل فرهنگ و هویت به رفتار کارگزاران و واحدهای سیاسی جهت می‌دهند و منافع و سیاست‌ها را تعریف می‌کنند. بر این اساس، حتی قدرت و منافع نیز عینی نیستند، آنها ادراک می‌شوند و ناشی از باورها هستند و تعامل کنشگران در اجتماع، هنجارها و انگاره‌های مشترک به وجود می‌آورد که ضمن تقویت هویت، منافع را نیز تعریف می‌کند. نحوه نگرش کارگزار به جهان، عضویت وی در یک دولت خاص و موقعیتی که کشورش در جهان داراست، از هویت وی سرچشمه می‌گیرند. به عبارت دیگر، نحوه نگرش کنشگر و هویت وی از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند، زیرا همان هنجارهایی که جهان‌بینی او را ساخته‌اند، به هویت وی نیز شکل داده‌اند (متقی، ۱۳۹۴: ۱۴۴). هویت دولت‌ها نیز روند مشابهی دارد و روابط آنها بر اساس معنایی تعیین می‌شود که برای یکدیگر قائل هستند؛ رابطه‌ای که به معنای درک از خود و انتظار از دیگران است. به عبارت دیگر، معنایی که از آن دولت در ذهن تصویر می‌شود، نوع رفتار را تعیین می‌کند. نظریه سازهانگاری تلاش می‌کند رابطه دگرگونی‌های هنجاری را بر هویت و منافع دولت‌ها نشان دهد، بدین معنا که متغیر بودن هنجارها و هویت‌ها تغییر در منافع را موجب می‌شود (دارابی، ۱۳۹۴: ۴۰).

می‌توان گفت که هویت در کانون مباحث سازهانگاری قرار دارد و با این حال، هویت در این رهیافت یکپارچه و یکدست نیست، بلکه باید مجموعه‌ای از معانی در نظر گرفته شود که کنشگر با در نظر گرفتن شرایط دیگران، به خود نسبت می‌دهد و برای فهم آن بررسی معانی بین‌الذنهانی و هنجارها ضروری است؛ زیرا کنشگران بر مبنای هنجار تصمیم‌گیری و بر مبنای پیشینه ذهنی، تجربه فرهنگی - تاریخی و مشارکت نهادها سیاست‌گذاری می‌کنند (متقی، ۱۳۹۴: ۱۴۵). از نظر سازهانگاران، آنچه به ملت‌ها اجازه می‌دهد جهان خود را معنا دار کنند، ملت‌های دیگر را دسته‌بندی کنند و بر اساس این دسته‌بندی آنها را در زمره دوستان یا دشمنان جای دهند، هویت است. تلاش دولت‌ها برای تغییر یا حفظ وضع موجود، اتحاد با کشورهای دیگر یا اقدام علیه آنان نیز در همین راستا قابل تحلیل است؛ یعنی رابطه دولت‌ها بر اساس معنایی که برای هم قائلند شکل می‌گیرد، نه بر اساس قدرت و گستردگی، مفهوم هویت دولت در این رهیافت باعث می‌شود که دو معنای مختلف پیدا کند؛ هویت جمعی که خصوصیات فردی انسان‌ها را در بر می‌گیرد و وجهی مادی و ایدئولوژیک دارد و دیگری هویت اجتماعی که همان معنایی است که کنشگر در مواجهه با دیگران به خود نسبت می‌دهد (آقایی، ۱۳۸۷: ۴). در عین

حال، هویت دولت‌ها، شامل ابعاد داخلی یعنی هویت ملی و خارجی یعنی جایگاه بین‌المللی کشور می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، در این پژوهش تلاش می‌شود روابط ایران و آمریکا در دوره مورد بحث بر پایه شاخص‌هایی مانند ذهنیت، هنجار و هویت بررسی شود و دلایل ناکامی کارگزاران دولت ایران در رسیدن به اهداف خود از رابطه با آمریکا توضیح داده شود.

نخستین مناسبات ایران و آمریکا

آغاز حکومت سلسله قاجار مصادف با کشیده شدن دامنه رقابت دول اروپایی به ایران است. درحالی که دولت قاجار از توان کافی برای دفاع از تمامیت ارضی و حفظ منافع ملی ایران برخوردار نبود، به اجبار بایستی با امپراتوری‌های بزرگ جهان آن روزگار یعنی بریتانیا و روسیه مقابله می‌کرد. هویت ملی ایرانی در این دوره از هنجارهای متعددی مانند حفظ حدود و مرزها [که به مخاطره افتاده بود]، عدالت که از ارکان فرهنگ ایرانی بود و در مناسبات ایران و دو همسایه مورد تهدید واقع شده و قاعده نفی سبیل بود که در قالب شیعی ایران عصر قاجار ریشه داشت. تصویر ذهنی کنشگران ایرانی از رفتار تهاجمی روس و انگلیس نیز در شکل‌گیری هنجارهای جدید و خط‌مشی سیاسی متناسب با آن مؤثر بود. زمانی که جنگ‌های ایران و روسیه به شکل مصیبت‌بار خاتمه یافت، کنشگران ایرانی با انگاره ترس از سلطه مواجه شدند و با راهبرد نیروی سوم به آن پاسخ دادند و برقراری روابط با فرانسه در دوره ناپلئون، در چارچوب همین رویکرد قابل فهم است.

می‌توان گفت، انگیزه اصلی دولت ایران در دوره قاجار برای برقراری روابط با ایالات‌متحده آمریکا در راستای راهبرد یادشده و به منظور استفاده از توان این قدرت نوظهور برای مقابله با تجاوزهای گاه و بی‌گاه همسایه‌های شمالی و جنوبی بود. در این زمان رویکرد سیاست خارجی ایالات‌متحده آمریکا پیروی از دکترین مونرو بود که بر اساس آن دولت آمریکا نمی‌بایست در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت می‌کرد و بنابراین، امیال دولتمردان ایرانی امکان تحقق نداشت. با این حال، زمینه‌های غیرسیاسی برای فعالیت آمریکایی‌ها فراهم بود و به همین دلیل نخستین ارتباط آمریکایی‌ها با ایرانیان، غیردیپلماتیک و برای تبلیغات دین مسیح در قالب هیئت‌های مذهبی بود. هیئت نخست آمریکایی با همین رویکرد، ناحیه شمال غرب ایران به ویژه ارومیه را-

که اقلیت قابل توجهی از مسیحیان داشت - مورد توجه قرار داد. در سال ۱۲۶۴ق. / ۱۸۳۰م. یعنی اواخر حکومت فتحعلی شاه، این هیئت به سرپرستی *دوایت و اسمیت* با هدف آشنایی و تبلیغات مسیحی در میان آشوریان به این ناحیه عزیمت کردند، اما موفقیت چندانی نداشتند و تنها توانستند یکی از کشیشان آشوری به نام *ماریوهانا* را با خود به آمریکا ببرند. وی در تهیه گزارشی به نام «پژوهشی در ارمنستان و ایران» به آمریکاییان کمک کرد (ناطق، ۱۳۸۱: ۱۷۲-۱۷۱).

آنچه به نفوذ هیئت‌های آمریکایی در میان آشوریان ارومیه کمک شایانی کرد، ابتدا فعالیت‌های گسترده درمانی و پزشکی بود که با تأسیس درمانگاه و درمان بیماران همراه بود و در زمان فراگیری بیماری طاعون در سال ۱۲۶۴ق. / ۱۸۴۸م. دامنه گسترده‌تری داشت. فعالیت دوم، تأسیس آموزشگاه‌ها و مدارس بود که به آموزش اهالی بومی می‌پرداخت (تمدن، ۱۳۵۰: ۱۰۰-۹۸). فعالیت هیئت‌های آمریکایی در این دو زمینه، در فرهنگ ایرانی هنجار مثبتی بود که ذهنیت خوبی از آمریکا در میان عامه مردم و همچنین کنشگران سیاسی ایجاد کرد. در حالی که نگاره ترس از سلطه، کنشگران ایرانی را به سوی کشورهایی که به مداخله در کشورهای دیگر تمایلی نداشتند، سوق می‌داد، خودداری هیئت‌ها از دخالت در امور سیاسی به مقبولیت بیشتر ایشان کمک می‌کرد. شیوه کار و برنامه‌های آنها حوزه اجتماعی بود و نه مسائل سیاسی؛ به همین دلیل چند تن از میسیون‌های پزشکی برای اشتغال در خدمات دولتی دعوت شدند که مورد پذیرش آنها قرار نگرفت (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۷). در چنین شرایطی، طبیعی بود که آمریکا یکی از گزینه‌های راهبرد «نیروی سوم» ایران باشد و امیرکبیر نیز همین راهبرد را دستور کار سیاست خارجی خود قرار داد (شهیدی، ۱۳۶۳: ۳۸). در نتیجه مذاکراتی که بیش از یک سال به طول انجامید، قراردادی تجاری به نام «عهدنامه دوستی و کشتیرانی بین ایران و آمریکا» شامل یک مقدمه و هشت ماده در ۱۴ ذی‌الحجه ۹/۱۲۶۷ اکتبر ۱۸۵۱ در قسطنطنیه به امضاء رسید. طبق مفاد عهدنامه، حق آزادی کشتیرانی دو کشور در رودخانه‌های دو طرف لحاظ شده بود و بر اساس ماده پنجم به ایالات‌متحده اجازه داده شد که در بندربوشهر کنسولگری تأسیس کند. ظاهراً انگیزه امیرکبیر برای اعطای این دو امتیاز به ایالات‌متحده، از بین بردن انحصار بریتانیا در خلیج فارس و برقراری موازنه در این آبراهه مهم بوده است. البته یک ماه بعد از این عهدنامه امیرکبیر عزل شد و مفاد آن اجرا نشد (همان: ۳۸-۴۰).

بررسی رویکرد سیاست خارجی دولت ایران در دوره پس از عزل امیرکبیر نشان می‌دهد که تلاش برای استفاده از توان اقتصادی و سیاسی آمریکا به‌عنوان نیروی سوم همچنان در میان دولتمردان ایرانی تداوم داشت. پس از تیرگی روابط ایران و بریتانیا و جنگ دو کشور بر سر مسأله هرات در سال ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۵۶ م. و حمله بریتانیا به خارک و بوشهر، دولت ایران بار دیگر به ایالات‌متحده روی آورد. انتظارات دولت ایران از دولت آمریکا به خوبی نشان می‌دهد که دولتمردان ایرانی امیدوار بودند نیروی دریایی آمریکا، کشتی‌های بازرگانی ایران را در خلیج‌فارس تحت حمایت بگیرد و جزایر و بنادر ایران را از تسلط انگلستان و تعرض سلطان عمان حفظ کند و حتی انعقاد عهدنامه با ایالات‌متحده آمریکا موجب فشار بر انگلستان برای واگذاری هرات و قندهار به دولت ایران گردد؛ اما دولت ایالات‌متحده آمریکا که در آن مقطع زمانی انگیزه‌ای برای اتخاذ چنین سیاستی نداشت، از پذیرفتن این شروط خودداری کرد (همان: ۵۴-۴۰؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۵۶) و برای توضیح این ناهمگونی باید مجدداً به نظریه سازه‌انگاری متوسل شویم. بر اساس این نظریه هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها منافع را تعریف می‌کنند و از دل این مناسبات، هویت در قالب یک امر رابطه‌ای شکل می‌گیرد. هر چند هنجارهایی مانند ترس از سلطه و ارزش امور عام‌المنفعه، چشم‌اندازی از منافع و هویت مشترک میان ایران و آمریکا و استفاده از توان این کشور را در کارگزاران ایران ایجاد کرده بود، اما راهبرد سیاست خارجه آمریکا در این مقطع زمانی عدم مداخله در کشورهای دیگر بود و هنجارهایی که منافع و هویت آن را شکل می‌داد، با ایران همسو نبود و بنابراین روابط دو کشور حداکثر در سطح مراودات اقتصادی باقی ماند. سرانجام پیگیری‌های کارگزاران ایرانی برای برقراری روابط سیاسی با آمریکا سبب شد که در شعبان ۱۳۰۰/ ژانویه ۱۸۸۳ رئیس‌جمهور وقت آمریکا مصمم به برقراری روابط با ایران شود و این روابط در سطح کاردار برقرار شد (دلدن، ۱۳۷۹: ۵۹). هر چند حضور اتباع آمریکایی در ایران ایجاب می‌کرد که برای حمایت از حقوق آنها در ایران سفارتخانه دایر باشد، اما ملاحظه دو قدرت بزرگ انگلستان و روسیه در ایران موجب می‌شد که ایالات متحده آمریکا با احتیاط وارد عرصه سیاسی ایران شود و سیاست بی‌طرفی را اتخاذ کند (روبین، ۱۳۶۳: ۱۴). به هر حال، ساموئل گرین بنجامین به‌عنوان «وزیر مقیم» به ایران اعزام و پس از پنج ماه سفر از طریق دریا و خشکی در ربیع‌الاول ۱۳۰۰/ ژوئن ۱۸۸۳ وارد تهران شد (شهیدی، ۱۳۶۳: ۱۸؛ ۶۷).

دقت در شخصیت و علائق نخستین سفیر آمریکا در ایران تا حدودی رویکرد سیاست خارجه آمریکا در آن زمان را نشان می‌دهد. سفیر تمایل چندانی برای دخالت در امور سیاسی ایران نداشت و پس از رسیدگی به امور اتباع آمریکایی مقیم ایران، مطالعه در تاریخ، جغرافیا، هنرها و تجارت ایران علائق او را تشکیل می‌داد که از فحوای کتابش *ایران و ایرانیان* قابل تشخیص است. بنجامین از شعبان ۱۳۰۰ تا ۲۸ رجب ۱۳۰۲ / جولای ۱۸۸۳ تا می ۱۸۸۵ به مدت نزدیک به دو سال سفیر در ایران بود و با تغییر رئیس‌جمهور در آمریکا، وینستون جایگزین وی شد. وینستون در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ / ۲ آوریل ۱۸۸۶ وارد تهران شد. وی تلاش زیادی برای انعقاد قرارداد احداث راه‌آهن در ایران انجام داد، اما به دلایل نامعلوم مذاکرات این قرارداد - علی‌رغم پیشرفت‌های اولیه - شکست خورد (شهیدی، ۱۳۶۳: ۷۵-۷۴). از یادداشت‌های روزانه *اعتمادالسلطنه* که از مخالفان صدراعظم آن زمان، *امین‌السلطان* محسوب می‌شد، می‌توان حدس زد که رقابت‌های مقامات ایرانی در ناکامی این قرارداد بی‌تأثیر نبوده است؛ ضمن آنکه تلاش سفیر آمریکا برای انعقاد قرارداد، نشان از تداوم رویکرد تجاری در روابط آمریکا با ایران دارد.

سفیر بعدی آمریکا در ایران، *ادوارد اسپنسر پرات* بود که در سال ۱۳۰۴ ق. / ۱۸۸۷ م. وارد تهران شد. با تلاش وی در راستای امور اقتصادی وزارت خارجه آمریکا در ایران، امتیاز چاه آرتزین به یکی از اتباع آمریکا داده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۵۵). اما طرحی که برای انعقاد قراردادی با یک شرکت آمریکایی به نام «کمپانی ایران» در خصوص تأسیس بانک و ساخت راه‌آهن و سد و استخراج معادن تهیه شده بود، اجرایی نشد (شهیدی، ۱۳۶۳: ۱۰۳-۹۵). به‌طور کلی، در این سال‌ها سطح روابط ایران و آمریکا تا انقلاب مشروطیت تفاوت محسوسی نکرد و نخبگان ایرانی از روی آوردن به ایالات متحده به‌عنوان نیروی سوم طرفی نبستند. با این حال برخی محققان، ریشه‌های وابستگی بعدی حکومت ایران و نخبگان آن به این قدرت را در دوران قاجار می‌جویند (دلدم، ۱۳۷۹: ۱۰۶).

در جریان وقایع انقلاب مشروطه، سفارت آمریکا در صدد برآمد که حوزه فعالیت خود را به شمال غرب ایران گسترش دهد. دلایل این تصمیم، کسب اطلاعات از جهت‌گیری انقلاب مشروطه، برقراری ارتباط با مهاجران ایرانی که از باکو و قفقاز بازگشته بودند و رسیدگی به کمیته تبلیغاتی تبریز و ارومیه ذکر شده بود (ریکس، ۱۳۷۹: ۱۵). این مسئله، اهمیت تحرکات جریان‌های چپ در ایران برای آمریکایی‌ها را نشان می‌دهد. احتمالاً حضور و فعالیت سابقه‌دار هیئت‌های تبلیغی در آن بخش از ایران هم در گرفتن این تصمیم دخیل بود. هر چند برخی

محققان آمریکایی معتقدند که آمریکا از تحول و تغییر در ایران به نفع مردم و مشروطه خواهان استقبال کرد (روبین، ۱۳۶۳: ۱۴)، اما واکنش کنسول آمریکا در برابر ماجرای *باسکرویل* خلاف این مدعا را نشان می‌دهد. *باسکرویل* جوانی آمریکایی بود که به‌عنوان معلم در مدرسه آمریکایی تبریز فعالیت می‌کرد و با آزادی خواهان این شهر هم‌دل بود. وقتی وی به سخنرانی در محافل آزادی خواهان و هواداری علنی از آنها پرداخت، کنسول آمریکا در تبریز صراحتاً اعلام کرد که اقدامات وی با سیاست رسمی آمریکا مغایرت دارد و *باسکرویل* با تحویل گذرنامه خود به کنسول، دسته‌ای از جوانان مشروطه خواه تشکیل داد و به نفع آنها به نبرد با مستبدین پرداخت و در نهایت کشته شد (براون، ۱۳۲۹: ۲۸۳)؛ برخی از محققان جایگاه وی را *بالافایت* در انقلاب آمریکا مقایسه کرده‌اند (بیل، ۱۳۷۱: ۲۴-۲۳). صرف نظر از چنین مقایسه‌هایی، این رفتار متفاوت و شجاعانه از یک تبعه آمریکایی، تأثیر بسیار مثبتی بر ذهن نخبگان و حتی مردم عادی گذاشت و در تصمیم‌گیری‌های بعدی آنها بسیار نافذ بود. مردم تبریز برای گرامیداشت وی مراسم تشییع جنازه و روز سوم باشکوهی برگزار کردند. ((ریکس، ۱۳۷۹: ۲۰). در سال ۱۳۳۷ ش. / ۱۹۵۸ م. گروهی از ایرانیان آزادی خواه تصمیم گرفتند مراسم یادبودی برای *باسکرویل* در تبریز برگزار کنند و در ۳۱ فروردین ۱۳۳۸ / ۲۱ آوریل ۱۹۵۹ سفیر آمریکا در مراسم بزرگداشت شرکت کرد و مدرسه پسرانه‌ای به نام *باسکرویل* نام‌گذاری شد (همان). اگر چه زندگی و مرگ وی در آمریکا خیلی زود فراموش شد، اما نام او به‌عنوان مظهر یکی از بهترین خاطرات روابط ملت ایران و آمریکا در اذهان ایرانیان باقی ماند (روبین، ۱۳۶۳: ۱۶؛ حسین مکی، ۱۳۷۴، ۱۰۳/۳).

علاوه بر *باسکرویل*، فعالیت‌های خودجوش برخی از آمریکایی‌ها نظیر دکتر *ساموئل جردن* نیز در تقویت ذهنیت نخبگان ایرانی بسیار مؤثر بود. جردن بیش از چهل سال در ایران زندگی کرد و در این مدت با پشتکار به فعالیت در مدرسه آمریکایی‌ها - که بعدها به کالج آمریکایی و سپس به دبیرستان البرز تغییر نام داد - فعالیت کرد. وی نقش مؤثری در رواج آموزش نوین در ایران داشت و به همین دلیل احترام عمیق ایرانیان را به خود جلب کرد (بیل، ۱۳۷۱: ۲۴). آنچه توجه کارگزاران ایرانی را به اقدامات افرادی از قبیل *باسکرویل* و جردن جلب می‌کرد، هنجارهای تشکیل‌دهنده هویت دولت و فرهنگ ایرانی بود که چنین تلاش‌هایی را ارج می‌نهاد و به دیده مثبت می‌نگریست. با این حال، همان‌گونه که گفته شد، این هنجارها به تشکیل منافع مشترک بین دو دولت منجر نشد و سطح روابط ایران و آمریکا کماکان فرهنگی و اقتصادی باقی ماند.

انتظار ذهنی کارگزاران ایرانی هنگام تصمیم‌گیری آنها برای انتخاب یک مستشار مالی کاملاً به چشم می‌خورد. در حالی که کارشناسان مالی زیادی از کشورهای مختلف اروپایی در دسترس بودند، مورگان شوستر آمریکایی انتخاب شد. با این حال، دولت آمریکا در پاسخ به درخواست وزارت خارجه ایران اعلام کرد، در راستای سیاست بی‌طرفی در قبال اقدامات شوستر مسئولیتی نمی‌پذیرد. لذا هر چند اقدامات شوستر برای اصلاح مالیه ایران پیشرفت‌هایی در پی داشت، اما برخورد اصلاحات وی با منافع دولت روسیه در قضیه مصادره اموال شعاع‌السلطنه، منجر به اولتیماتوم این دولت و پایان دادن به خدمت او شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۹۰). شوستر بیشتر از هفت ماه در ایران نبود، اما خدمت صادقانه وی و مقاومت در برابر زیاده‌خواهی روسیه، تصویر مثبتی را که کارگزاران ایران از آمریکا در ذهن خود ساخته بودند، تداوم بخشید. رویداد دیگری که این ذهنیت را تقویت کرد، موضع‌گیری آمریکا در قبال خواسته‌های هیئت ایرانی در کنفرانس صلح پاریس پس از جنگ جهانی اول بود. جورج لانسینگ وزیر خارجه آمریکا تلاش زیادی برای پذیرفتن هیئت نمایندگی ایران در این کنفرانس کرد، اما مخالفت شدید دولت انگلستان این تلاش‌ها را نافرجام گذاشت (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

آغاز مناسبات اقتصادی آمریکا و ایران

تعداد زیادی از روشنفکران و نخبگان سیاسی ایران در جنگ جهانی اول به آلمان متمایل شده بودند و به‌عنوان نیروی سوم روی این کشور حساب می‌کردند. رضاخان نیز در ابتدای قدرت‌گیری‌اش، به این گروه نزدیک بود و ایده آنها را می‌پسندید (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۵). اما از سوی دیگر، سیاست خارجه آمریکا به علت نقش مؤثرش در خاتمه جنگ جهانی اول و کنار نهادن دکترین مونرو تا حدودی دگرگون شده بود و کنشگرانی که مدت مدیدی تلاش کرده بودند پای این کشور را به ایران باز کنند، اکنون شرایط جدیدی را تجربه می‌کردند که در آن، دولت روسیه تزاری جای خود را به جمهوری سوسیالیستی شوروی داده و انگلستان در عرصه سیاسی ایران به فعال مایشاء تبدیل شده بود. تلاقی این دو رویداد موجب شد تا یک بار دیگر، سفیر ایران در آمریکا برای جلب توجه دولت آن کشور، پیشنهاد اعطای امتیاز نفت شمال را به معاون وزیر خارجه آمریکا مطرح کند (فاتح، [بی‌نا]: ۳۳۲). قانون واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شرکت نیوجرسی در مجلس تصویب شد، اما تصمیم این شرکت برای شریک نمودن شرکت

نفت ایران و انگلیس در امتیاز، موجب برانگیخته شدن افکار عمومی و لغو امتیاز توسط دولت ایران شد (همان: ۳۳۶-۳۳۵). این رویداد بار دیگر نشان داد که ذهنیت کارگزاران ایرانی به ایجاد منافع مشترک منتهی نشد و نتیجه مطلوب آنها حاصل نگردید.

در آذر ۱۳۰۲/ دسامبر ۱۹۲۳ علی‌رغم اعتراض دولت انگلستان، قرارداد جدیدی برای واگذاری امتیاز نفت شمال ایران با شرکت آمریکایی سینکلراویل منعقد شد و نخست‌وزیر ایران در جشنی که برای تصویب امتیاز برپا شده بود، صراحتاً از تصمیم دولت برای تحکیم روابط با آمریکا و مقابله با نفوذ روس و انگلیس خبر داد. البته شرکت سینکلر برای صدور نفت مجبور شد با دولت شوروی برای استفاده از لوله نفتی باکو- باطوم مذاکره کند، اما دولت شوروی مخالفت کرد و در نتیجه یک بار دیگر، تلاش دولتمردان ایرانی برای استفاده از اهرم اقتصادی به منظور ورود نیروی سوم به ایران ناکام ماند (همان، ۳۳۸ و ۳۴۱). در همین حین، حادثه‌ای روی داد که کمپانی سینکلر را به طور کامل از ایران خارج کرد. در تیرماه ۱۳۰۳/ جولای ۱۹۲۴ سرگرد ایلمبری سرکنسول آمریکا که برای مجله *نشنال جئوگرافیک* عکاسی می‌کرد، به هنگام عکس گرفتن از یک مراسم مذهبی در سقاخانه شیخ هادی، احتمالاً به تحریک ایادی دولت انگلیس توسط مردم خشمگین به قتل رسید (بهار، ۱۳۶۳: ۱۲۰-۱۱۶) و روابط ایران و آمریکا را تا مدتی تحت تأثیر قرار داد.

پس از انعقاد قرارداد ۱۳۱۲ ش./ ۱۹۳۳ م. که حوزه امتیاز قرارداد داری را به یکصد هزار مایل کاهش می‌داد و حق انحصاری احداث لوله نفت تا خلیج فارس را نیز ملغی می‌ساخت، زمینه برای اعطای امتیاز به شرکت‌های غیر انگلیسی فراهم‌تر شد. بنابراین، شرکت‌های نفتی آمریکایی دیگری در سال‌های بعد قراردادهای نفتی با دولت ایران منعقد کردند که به دلایل مختلف به سرانجامی نرسید؛ از جمله شرکت *امیرانین* در بهمن ۱۳۱۵/ فوریه ۱۹۳۷ برای امتیاز نفت شرق و شمال شرقی کشور و شرکت *استاندارد واکویوم* در هنگام اشغال کشور در سال ۱۳۲۱ ش./ ۱۹۴۲ م. رسماً تقاضای امتیاز نفت بلوچستان را مطرح کرد که پس از آن، شرکت سینکلر و شرکت *رویال داچ شل* هم در همین زمینه اقدام کردند. مجلس با آگاهی از این اقدامات، دولت را بازخواست کرد و در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ ش. قانونی را تصویب کرد که به موجب آن دولت اجازه گفتگو با هیچ شرکت یا دولتی را بدون مجوز مجلس نداشت (شیخ نوری، ۱۳۸۸: ۶۹-۶۸).

در مرداد ۱۳۰۱/ آگوست ۱۹۲۲/رتور میلسیو برای سروسامان دادن به امور مالی با حقوق سالانه ۵ هزار دلار به‌عنوان رئیس دارایی ایران استخدام شد و به همراه وی ۱۸ کارشناس آمریکایی نیز استخدام شدند. هر چند او در ابتدا موفق شد تا حدودی از حیف‌ومیل‌ها جلوگیری کند و به بودجه ترتیب منظمی دهد، اما به تدریج با زیاده‌خواهی رضاخان مواجه گردید. رضاخان مانع از بازرسی و نظارت بر وزارت جنگ و برداشت غیرقانونی پول می‌شد و علی‌رغم تلاش نمایندگان مانند مدرس، پهلوی اول از سال ۱۳۰۵ش. مخالفت با میلسیو را تشدید کرد و در اوایل مرداد ۱۳۰۶ش./ آگوست ۱۹۲۷ میلسیو تصمیم گرفت ایران را ترک کند (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۳۹). فعالیت‌های میلسیو نشان از تداوم ذهنیت کارگزاران ایرانی داشت؛ نمونه این دیدگاه در توصیفات مکی از موضع‌گیری نخبگان ایرانی در حمایت از میلسیو کاملاً به چشم می‌خورد (مکی، ۱۳۶۱، ۳۱۲/۴).

موضوع دیگری که در همین زمان بر روابط ایران و آمریکا تأثیر گذاشت، تصمیم دولت ایران برای الغای قانون کاپیتولاسیون بود. این هم‌زمانی سبب سوءظن وزارت خارجه آمریکا شد که میان پایان مأموریت میلسیو و الغای کاپیتولاسیون رابطه‌ای می‌دید. در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۶/۱۲ سپتامبر ۱۹۲۷ دولت ایران قرارداد ۱۲۷۳ق./۱۸۵۶م. با آمریکا را لغو کرد. این الغاء پس از یک سال لازم‌الاجراء بود و ایران در آن یادداشت اطلاع داده بود که آماده مذاکره برای عقد قرارداد جدیدی با آمریکا است. سرانجام پس از مذاکرات بسیار در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷/۱۰ مه ۱۹۲۸ کاپیتولاسیون ملغی شد و پیمان‌های دوجانبه جای آن را گرفت (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۳۹).

به مدت یک دهه دیگر روابط میان دو کشور سرد بود و اتفاق ویژه‌ای روی نداد، چرا که در این مدت، شاه ایران به جای ایالات‌متحده آمریکا یک متحد نیرومند و تازه‌نفس به نام آلمان پیدا کرده بود و امید داشت با کمک این کشور به اصلاحات عمرانی و صنعتی بپردازد. یازده سال بعد از واقعه/یگیری در ۱۳۱۴ش./ ۱۹۳۵م. غفار جلال، وزیرمختار ایران در واشنگتن به علت سرعت غیرمجاز در رانندگی از طرف پلیس بازداشت شد که این اتفاق موجب عصبانیت شاه گردید؛ زیرا آن را توهین به ایران می‌دانست. البته این بهانه‌ای بیش نبود و پهلوی اول از روزنامه‌های آمریکایی که مطالب توهین‌آمیزی در باره وی منتشر کردند، بسیار عصبانی بود. در نتیجه طرفداری دولت آمریکا از آزادی مطبوعات، ایران روابط خود را با آمریکا بین سال‌های ۱۳۱۷-

۱۳۱۵ ش. ۱۹۳۸-۱۹۳۶ م. به حالت تعلیق درآورد. در نهایت آنچه شرایط را تغییر داد، ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین بود (روبین، ۱۳۶۳: ۲۳-۲۲).

سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران طی جنگ جهانی دوم

اشغال ایران و پیمان سه‌گانه

آمریکا پس از جنگ جهانی اول تمایلاتی برای به دست آوردن منافع اقتصادی در ایران از خود نشان داد که نتیجه ملموسی نداشت. با بروز جنگ جهانی دوم و تغییر راهبرد سیاست خارجی آمریکا، پای این کشور به امور بین‌الملل باز شد و ایران از لحاظ استراتژیک برای آمریکا اهمیت یافت (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۲۹۲). اشغال ایران توسط شوروی و انگلستان که پس از مدتی مشارکت آمریکا را در پی داشت، سرآغازی بر همکاری دو قدرت غربی در ایران بود که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹ آگوست ۱۹۵۳ نیز به آشکال مختلف ادامه یافت. هر چند کارگزاران ایرانی هنوز بین آمریکا با سایر قدرت‌های امپریالیستی تفاوت قائل می‌شدند (پسیان و معتضد، ۱۳۷۸: ۷۸۳)، حضور آمریکا در جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در راستای هنجارها و منافع مشترک شکل نگرفته بود و طبیعتاً نمی‌توانست نتیجه دلخواه را به دنبال داشته باشد. با این حال، مطالعه گزارش‌های سفیر آمریکا در ایران و پاسخ وزارت خارجه آمریکا نشان می‌دهد که اکثر نخبگان ایرانی در بحبوحه حمله دو همسایه قدرتمند شمالی و جنوبی بسیار امیدوار بودند که وساطت آمریکا نزد انگلستان و شوروی بتواند جلوی حمله آنها را بگیرد. پس از اشغال ایران، آنها انتظار داشتند که آمریکا برای خروج دو قدرت دیگر از ایران تلاش کند. نمونه چنین درخواست‌هایی از سوی محمد شایسته سفیر ایران در آمریکا و جواد عامری وزیر خارجه ایران در شهریور ۱۳۲۰/ سپتامبر ۱۹۴۱ به مقامات آمریکایی اظهار شد (مکی، ۱۳۶۳: ۶۵/۷، ۲۷۳). پس از عقد پیمان سه‌جانبه بین انگلستان، شوروی و ایران، کنشگران ایرانی از مقامات آمریکایی درخواست می‌کردند که این پیمان بپیوندند. سهیلی وزیر خارجه وقت ایران به دریفوس سفیر آمریکا اعلام کرده بود که الحاق آمریکا به این پیمان ارزش آن را در نظر ایرانیان ده برابر خواهد کرد (همان: ۳۱۱). در هر حال، یک سال پس از اشغال ایران توسط دو قدرت دیگر، آمریکا نیروهای جهت نظارت بر ارسال تجهیزات و کمک‌های متفقین به ایران اعزام کرد و مسئولیت دو حوزه نظامی و

مالی را برعهده گرفت. در زمینه مالی، مجدداً به دعوت احمد قوام نخست‌وزیر، از میسپو دعوت شد تا برای نظارت بر امور مالی عازم ایران شود. هر چند وی با به دست آوردن اختیارات اقتصادی، زمینه را برای پیش بردن اصلاحات خود فراهم ساخته بود، اما مخالفت برخی از گروه‌های متنفذ که از اصلاحات وی متضرر می‌شدند و حملات گروه‌های چپ مخصوصاً حزب توده، عرصه را چنان بر وی تنگ کرد که پس از مدتی ناچار به استعفاء شد (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۲۹۶-۲۹۵)؛ اگر چه برخی از نخبگان ایرانی با تمام توان از وی حمایت می‌کردند (همان: ۸-۲۹۷). در این دوره حجم تجارت آمریکا با ایران دو برابر شد که با راهبرد جدید آن کشور هماهنگی داشت. هدف آمریکا آن بود که با خروج از انزوای دهه ۱۹۳۰ میلادی جلوی بحران‌های اقتصادی شدید را بگیرد و جریان آزاد مواد خام و کالای ساخته شده در سطح جهانی را تأمین و تضمین کند (فوران، ۱۳۸۲: ۴۰۴-۴۰۵).

قوام یکی از نخبگانی بود که ذهنیت مثبتی نسبت به آمریکا داشت و انتخاب میسپو را با همین ذهنیت انجام داد؛ هر چند وقتی اختلاف بین شاه و قوام بالا گرفت، وزارت جنگ آمریکا در واشینگتن نظر خود را بر مشاوران نظامی آمریکا در تهران قبولاند و از شاه جانبداری نمود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۶۵). دومین مأموریت میسپو همانند نخستین مأموریتش در سال‌های دهه ۱۹۲۰ میلادی، خیلی زود با مشکل مواجه شد. میسپو برخلاف سایر هیئت‌های آمریکایی در ایران، از سوی هیچ بخشی از دولت آمریکا معرفی نشده بود، بلکه استخدام او توسط دولت ایران انجام گرفته بود. برخی از رجال متمدول که از مالیات‌های جدید ناراضی بودند، به ملی‌گرایانی پیوستند که اختیارات فوق‌العاده میسپو را نوعی توهین به ایرانیان می‌دانستند و تحت رهبری مصدق، علیه اقدامات او می‌کوشیدند. البته هنوز هم پاره‌ای از نخبگان مانند سید ضیاء طباطبایی معتقد بودند که پشتیبانی از میسپو به حضور گسترده‌تر آمریکا در ایران و حمایت از ایران در مقابل شوروی و انگلستان کمک می‌کند (بیل، ۱۳۷۲: ۳۶). این استدلال، تداوم راهبرد گذشته ایران برای باز کردن پای یک نیروی سوم در کشور به منظور کاستن از نفوذ دو قدرت سنتی را نشان می‌دهد. حتی دکتر مصدق که از مخالفان اصلی اصلاحات میسپو بود، با اصول این سیاست خارجه مخالفتی نداشت. وی نظر بسیار مثبتی نسبت به لوئیس دریفوس سفیر آمریکا در ایران داشت و در سخنرانی‌اش در مجلس گفت: «ملت ایران هیچ‌وقت دفاعی را که دولت

آمریکا در سال ۱۲۹۸ ش./ ۱۹۱۹ م. از او نمود، فراموش نمی‌کند و همیشه خود را به کمک و مساعدت آن ملت مستظهر می‌داند» (همان: ۳۷).

بررسی دیدگاه‌های برخی مقامات آمریکایی نشان می‌دهد، تلاش کنشگران ایرانی توانسته بود توجه این قدرت نوظهور را به خود جلب کند. میلسیو در همین راستا، پس از ورود به ایران، برنامه بیست‌ساله کمک‌های آمریکا را تشریح کرد. وی معتقد بود «ایران به دلیل موقعیت، مشکلات و احساسات دوستانه‌اش به ایالات متحده آمریکا، چیزی در حد یک کلینیک یا ایستگاه آزمایشی سیاست‌گذاری‌های بعد از جنگ رئیس‌جمهور آمریکا است». روزولت رئیس‌جمهور آمریکا نیز از ایران می‌خواست «الگویی از حکومت مستقل و اقتصاد آزاد» را ارائه دهد و مدعی بود «از اینکه ایران به صورت نمونه‌ای درآید که سیاست‌گذاری عاری از خودخواهی ایالات متحده آمریکا را به نمایش بگذارد، سخت دستخوش هیجان می‌شود» (فوران، ۱۳۸۲: ۴۰۵). در جریان کنفرانس تهران، روزولت و وزیر امور خارجه آمریکا در ۸ آذر ۱۳۲۲/۲۹ نوامبر ۱۹۴۳ با شاه، نخست‌وزیر و وزیر دربار ایران ملاقات کردند (خان‌ملک، ۱۳۲۴: ۱۳۲). مقامات ارشد و کارشناسان آمریکایی در نامه‌ها و مصاحبه‌های خود بر اهمیت ایران در پیروزی متفقین به‌عنوان "پل پیروزی" تأکید بسیاری کردند؛ چنانکه روزولت در حضور چند روزه خود با مهمان‌نوازی ایرانیان مواجه شد. وی در نامه‌ای به شاه ایران، ضمن تشکر از مهمان‌نوازی ایرانیان، در خصوص بهبود روابط دو کشور پس از خاتمه جنگ اظهار امیدواری کرد (همان: ۱۳۴).

دولت ایران که با کمبود منابع ارزی مواجه بود، تمایل داشت درآمد بیشتری از فروش نفت به دست آورد. انعقاد قراردادهای نفتی با شرکت‌های آمریکایی با شرایط بهتر، روش مناسبی برای رسیدن به این هدف بود. بر این اساس، سهیلی نخست‌وزیر جدید ایران می‌کوشید از طریق افزایش ارتباط با آمریکا و ارائه پیشنهادهایی مانند مذاکره در باره پیمان تجاری، واگذاری نفت جنوب غربی ایران به شرکت *استاندارد و کیوم* و افزایش اختیارات میلسیو، دامنه ارتباطات اقتصادی و سیاسی ایران و آمریکا را گسترش دهد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۶۶). تلاش‌های ایران برای نزدیکی به آمریکا از چشم مأموران انگلیسی و روس پنهان نبود و نگرانی دو قدرت دیگر را برانگیخت. وقتی مذاکرات شرکت‌های آمریکایی برای امتیاز نفت جنوب شرقی ایران آغاز شد، شوروی هم خواهان امتیاز مشابهی در شمال ایران شد (جان فوران، ۱۳۸۲: ۴۰۶-۴۰۵). گذشته از مسائل اقتصادی و مالی، موضع‌گیری‌های سیاسی دولت آمریکا نیز نقش مهمی در نزدیک

شدن ایران و آمریکا داشت. نخستین رویداد مهم در این زمینه، صدور اعلامیه سه‌جانبه مبنی بر تضمین تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ایران بود که در باره آن دو نظر وجود دارد؛ آمریکایی‌ها و باری روبین مدعی هستند که روزولت رئیس‌جمهور آمریکا، بریتانیا و شوروی را وادار به صدور اعلامیه و امضای قرارداد با ایران کرد. وی مدعی است پس از اشغال ایران توسط روسیه و بریتانیا در شهریور ۱۳۲۰/ سپتامبر ۱۹۴۱ مقامات سیاسی ایران به آمریکا متوسل شدند تا بتوانند تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت خود را پس از جنگ حفظ کنند و روزولت توانست چرچیل و استالین را وادار به صدور اعلامیه مشترک مبنی بر تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران کند. (روبین، ۱۳۶۳: ۲۵-۲۴). اما امین سایکل معتقد است که سه کشور تحت فشار افکار عمومی و اصرار دولت ایران اعلامیه را صادر کردند (آوری و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۵). به موجب قراردادی که بعد از صدور اعلامیه، تحت عنوان "پیمان سه‌گانه" با ایران در ۶ بهمن ۱۳۲۰/ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ به امضاء رسید، انگلستان و شوروی تعهد کردند، که حداکثر ظرف مدت شش ماه پس از خاتمه جنگ، نیروهای خود را از ایران خارج کنند (روبین، ۱۳۶۳، ۲۵-۲۴).^۱ هر چند سران سه کشور اشغالگر در ۱۰ آذر ۱۳۲۲/ ۱ دسامبر ۱۹۴۳ بیانیه مشترکی صادر کردند و ضمن پذیرش زیان‌های وارد آمده به ایران در خلال جنگ، متعهد شدند به این کشور کمک اقتصادی کرده و به استقلال و حاکمیت ایران احترام بگذارند. رقابت قدیمی بین بریتانیا و روسیه مجدداً این دو قدرت را به تکاپو انداخت و به قولی در حالی که در سطح بین‌المللی به همکاری با یکدیگر ادامه می‌دادند، در سطح محلی درگیر جنگ شدند (آوری و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۶). ظاهراً همین شرایط یک‌بار دیگر کنشگران ایرانی را به فکر انداخت که به آمریکا متوسل شوند و بدبینی و بی‌اعتمادی خود را به این دو قدرت اظهار کنند و از دولت آن کشور بخواهند استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کند. محمد شایسته سفیر ایران در واشینگتن، یکی از این کنشگران بود که به وزارت خارجه آمریکا گفته بود که نجات ایران از شرایط پس از جنگ جهانی دوم [منوط به تعهد کامل آمریکا است (روبین، ۱۳۶۳: ۲۶-۲۵).

رقابت ایالات متحده آمریکا و شوروی پس از جنگ جهانی دوم تحت عنوان جنگ سرد، سبب شد که ایالات متحده با دید راهبردی به ایران - که در همسایگی شوروی قرار داشت -

^۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: شاهرخ وزیری، *نفث و قدرت در ایران*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات عطایی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۹؛ برای مطالعه متن کامل پیمان سه‌گانه ر.ک. به: حسین مکی، ۱۳۷۸: ۲۵۶/۸-۲۴۶.

بنگرد و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و ورود ایران به کشورهای بلوک شرق بکوشد. به همین دلیل، هنگامی که پاتریک هرلی فرستاده ویژه آمریکا در خاورمیانه به روزولت توصیه کرد که برای کمک به ایران به منظور باقی ماندن به عنوان یک کشور مستقل، باید تلاش بیشتری انجام دهد، به نظر می‌رسید تلاش کنشگران ایرانی در حال به بار نشستن است. مأموریت میلسپو در ایران را بایستی در این راستا ارزیابی کرد که با ارتقاء نمایندگی سیاسی آمریکا به سفارت در سال ۱۳۲۲ ش. / ۱۹۴۳ م. تداوم یافت. به دنبال گرم شدن روابط سیاسی، فضای مساعدی برای شرکت‌های نفتی آمریکایی فراهم آمد تا به دنبال دستیابی به حوزه‌های نفتی ایران باشند. یکی از دلایلی که شوروی نیروهای خود را در موعد مقرر شش ماهه برخلاف بریتانیا و آمریکا از خاک ایران خارج نکرد، احتمالاً پیش افتادن آمریکایی‌ها از آنها در زمینه امتیازات نفتی ایران بود که نشان‌دهنده افزایش نفوذ آن کشور در ایران بود (آوری، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۷). با این حال، نزدیکی ایران و آمریکا تحسین برخی از آمریکایی‌ها مانند دریفوس سفیر این کشور در ایران، برخی نویسندگان مانند *هارولد لمب* و *هودسن رئیس تبلیغات*، اطلاعات و تدارکات آمریکا در خاورمیانه را برانگیخت (خان‌ملک، ۱۳۲۴: ۱۴۹-۱۴۰).

در اوج گرم شدن روابط ایران و آمریکا، تلاش مخالفان میلسپو منجر به استعفاء و خروج وی از ایران شد (سلیمانی، ۱۳۹۲: ۱۰۸). حسین مکی یکی از منتقدان و مخالفان سرسخت میلسپو در دوره دوم مأموریت وی بود که اعتقاد داشت سیاست‌های وی مخالف منافع ملی ایران است. مکی عواملی مانند سن زیاد و اخلاق تند وی را موجب ناکامی او در تحقق برنامه‌هایش می‌داند (مکی، ۱۳۷۴: ۳۱۹-۳۱۸). به نظر می‌رسد آنچه سبب شد نمایندگان ملی‌گرای ایران با مأموریت و اقدامات میلسپو مخالفت کنند و ناخواسته با سلطنت‌طلبان همراه شوند، این بود که اختیارات ویژه وی را برخلاف استقلال و منافع ملی ایران می‌دیدند. در همین رویداد می‌توان تعارض هنجارها و منافع را مشاهده نمود. هنجار سلطه‌گریزی، کارگزاران ایرانی را به مقابله با میلسپو وادار می‌کرد، در حالی که همین هنجار آنها را به دعوت از آمریکا برای حضور در ایران سوق می‌داد.

عملکرد سفرای آمریکا در دوره اشغال ایران

یکی از نکاتی که در باره روابط ایران و آمریکا قابل تأمل است، تأثیر رفتار و برخوردهای سفرای آمریکا در ایران است که عامل اجرای سیاست خارجی آمریکا بودند. در این میان *لوویس*

جی. دریفوس جایگاه ویژه‌ای دارد. وی در سال‌های بحرانی ۱۳۲۳-۱۳۱۹ش. / ۱۹۴۴-۱۹۴۰م. به‌عنوان وزیرمختار در ایران خدمت کرد. برخلاف اکثر فرستادگان دیپلماتیک آمریکا در ایران، دریفوس و همسرش با طبقه فرودست ایران تماس مستقیم داشتند و توانسته بودند آنها را تحت تأثیر قرار دهند. همسر دریفوس که سابقه درمان بیماران در جنگ جهانی اول را داشت، درمانگاهی برای بیماری تیفوس تأسیس کرد و در منطقه جنوب تهران یتیم‌خانه‌ای برپا نمود. هنگام ورود میلسپو به ایران، دریفوس توانسته بود نزد ایرانیان جایگاه شایسته‌ای پیدا کند و همسر وی به دلیل خدماتی که در نواحی فقیرنشین جنوب تهران انجام داده بود، محبوبیت داشت (بیل، ۱۳۷۱: ۲۴؛ لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۳۰۹) علی‌منصور که در زمینه اطلاعات متفقین با دریفوس همکاری داشت، وی را «شخص خوش‌نیت و بی‌غرض» توصیف می‌کند که با فشار بر ایران مخالفت می‌کرد و گزارش‌های مثبتی در باره سیاست دولت ایران به واشینگتن می‌فرستاد (مکی، ۱۳۷۴: ۱۲۳).

علی‌رغم وجهه مثبت دریفوس، سفارت آمریکا تنها مرجع تصمیم‌گیری در ایران نبود. بزرگ‌ترین اختلاف و درگیری، بین وزارت خارجه و وزارت جنگ بود که نمایندگان آنها در ایران یعنی دریفوس و کارپردازان کل، گریلی و ریدلی بودند. دریفوس با ژنرال کانالی فرمانده خدمات خلیج‌فارس^۱ نیز اختلاف‌نظر داشت. اختلاف دریفوس با سایر مسئولان آمریکایی بر مأموریت میلسپو تأثیر زیادی گذاشت. میلسپو بر سر مسائل مالی با ریدلی و کانالی اختلاف داشت و به درخواست‌های آنها توجهی نداشت. سرانجام در سال ۱۳۲۲ش. / ۱۹۴۳م. روزولت مأمور ویژه‌ای به نام پاتریک هرلی جهت بررسی و تصمیم‌گیری به ایران اعزام کرد. وی با اوضاع خاورمیانه آشنایی چندانی نداشت و گفته شده است در اوایل کار ایران را با کشور همسایه عراق اشتباه می‌گرفت (روبین، ۱۳۶۳: ۹). با این حال، وی با روش دریفوس مخالف بود و گزارش او زمینه‌ساز تغییر سفیر آمریکا در ایران شد. عاملی که روند تغییر سفیر را قطعی ساخت، مخالفت انگلیسی‌ها با روش وی و رایزنی با مقامات واشینگتن برای برکناری دریفوس بود (همان: ۲۶). به دلیل اهمیت استراتژیک ایران و تغییر سیاست ایالات متحده در قبال ایران، پس از عزیمت دریفوس در ۵ شهریور ۱۳۲۳ / ۲۷ اوت ۱۹۴۴ به آمریکا، نمایندگی سیاسی به پایه سفارت کبری ارتقاء یافت. بنابراین، دریفوس آخرین سفیر ایران بود که با سمت وزیرمختاری آمریکا به ایران اعزام شد و سفرای بعدی تا انقلاب اسلامی با سمت سفیرکبیری در ایران خدمت کردند.

^۱. PGSC

خط‌مشی دریفوس در نامه‌ای که به وزیر خارجه فرستاده، تا حدودی نمایان است: «سیاست ما باید با مهربانی ولی محکم، دوستانه اما نیرومند، با پافشاری لیکن محافظه‌کارانه باشد» (بیل، ۱۳۷۱: ۳۰). تداخل وظایف بین مأموران سیاسی، نظامی و فرستاده رئیس‌جمهور موجب درگیری بر سر قدرت و مسئولیت می‌شد. برای مثال ژنرال ریدلی به پیشنهادهای دریفوس و وزارت خارجه اعتنایی نمی‌کرد. از نظر او مسائل نظامی بر مسائل سیاسی اولویت داشت و حفظ جایگاه ارتش بیشترین اهمیت را دارا بود (همان). سایر مقامات نظامی از جمله ژنرال کانالی و فرستاده ویژه رئیس‌جمهور، پاتریک هرلی نیز در تضعیف موقعیت دریفوس رفتارهای مشابهی داشتند (همان: ۳۱). هویت چندگانه دولت آمریکا در این اختلافات قابل مشاهده است و تحولات بعدی برتری غالب نظامی را به خوبی نشان داد.

عملکرد سفرای آمریکا از پایان جنگ جهانی دوم تا جنبش ملی شدن نفت

در دهه ۱۳۲۰ شمسی/۱۹۴۰ میلادی، پس از آنکه دریفوس ایران را ترک کرد، چهار نفر با سمت سفیر در ایران خدمت کردند که به ترتیب عبارتند از: لاند موریس^۱ (۱۳۲۴-۱۳۲۳ ش./۱۹۴۵-۱۹۴۴ م.)؛ ولاس مری^۲ (۱۳۲۵-۱۳۲۴ ش./۱۹۴۶-۱۹۴۵ م.)؛ جرج آلن^۳ (۱۳۲۷-۱۳۲۵ ش./۱۹۴۸-۱۹۴۶ م.)؛ جان وایلی^۴ (۱۳۲۹-۱۳۲۷ ش./۱۹۵۰-۱۹۴۸ م.). مدت سفارت موریس چند ماه بیشتر طول نکشید و تنها اقدام مهم وی در این دوران، صدور اعلامیه‌ای بود که در آن ابراز احترام آمریکا نسبت به تصمیم ایران مبنی بر عدم اعطای امتیاز نفت تصریح شده بود (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۳۰۹). با پایان جنگ جهانی دوم، رقابت‌هایی که به دلیل وجود دشمن مشترک چندان علنی نمی‌شد، آشکار گردید. نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس طبق تعهدی که در زمان جنگ متقبل شده بودند، از ایران خارج شدند؛ اما شوروی از این کار سر باز زد. به همین دلیل در دی ۱۳۲۴/ژانویه ۱۹۴۶ دولت ایران از شوروی خواست تا نیروهای خود را از ایران خارج کند و به طور رسمی در سازمان ملل، شوروی را متهم به مداخله در امور داخلی خود کرد. آمریکا و انگلستان سعی کردند با اعلام اعتراض کتبی، فشار بر شوروی را افزایش دهند و ترومن در همین راستا تهدید کرد که اگر شوروی ظرف مدت شش هفته نیروهایش را از ایران خارج نکند، ارتش آمریکا به ایران

^۱. Leland Morris

^۲. Wallace Murry

^۳. George Allen

^۴. John Wiley

بازخواهد گشت (مکی، ۱۳۷۴: ۵۴۵-۵۴۴). از سوی دیگر، نمایندگان سیاسی آمریکا در راستای سیاست جدید آمریکا مبنی بر مقابله با کمونیسم، وظیفه تقویت ایران را داشتند و به همین دلیل مرتباً با ایرانیان در تماس بودند. جیمی برنس پس از استعفاء از وزارت خارجه آمریکا در گفتگو با یکی از کنشگران ایرانی به نقش مهم آمریکا در خروج نیروهای شوروی از ایران اشاره نموده و به نماینده ایران توصیه کرد که تنها مقاومت مردم و مجلس می‌تواند حریف را از میدان بیرون کند. ترومن نیز در کنفرانس مسکو صریحاً به استالین در خصوص ایران هشدار داد. انگلیسی‌ها با طرح شکایت ایران موافق نبودند و اعتقاد داشتند که ایران باید با مذاکره و دادن امتیاز، با روس‌ها کنار بیاید. آنها نگران شکاف و اختلاف میان متفقین بودند، اما وِلاس مری سفیر آمریکا در ایران، معتقد بود که ایران نباید به توصیه متفقین گوش دهد، زیرا نظر متفقین با تغییر شرایط تغییر می‌کند. هندرسن که بعداً به سفارت آمریکا در ایران منصوب شد، به حسین علاء و سیف‌پور فاطمی توصیه کرد که ایران به مقاومت خود ادامه دهد و موضوع شکایت را از دستور خارج نکند. وی قول داد در این صورت آمریکا به همه شکلی از ایران دفاع کند (سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۳۷۴-۳۷۱). چنین موضعی نشان از تغییر سیاست خارجی آمریکا جهت ایفای نقش فعال‌تر در سراسر جهان به منظور تأمین منافع آمریکا و مقابله با نفوذ کمونیسم داشت که همسو با ذهنیت کنشگران ایرانی برای همکاری بیشتر با آمریکا بود. می‌توان گفت که بیشترین همسویی هنجارها و منافع ایران و آمریکا در این مقطع زمانی شکل گرفت و به تقویت عوامل ذهنی و انتظارات دوسویه کمک کرد.

پس از آنکه قوام به نخست‌وزیری رسید، روند تحولات شتاب گرفت. سفر وی به مسکو نتیجه ملموسی در بر نداشت. فشار شوروی در موضوع آذربایجان ادامه یافت و او پس از مشورت با سفرای آمریکا و انگلستان تصمیم گرفت شکایت ایران از شوروی را در شورای امنیت مطرح کند (ابتهاج، ۱۳۷۵: ۲۲۲-۲۲۰). حسین علاء هنگام طرح شکایت در شورای امنیت، برخی موارد محرمانه از جمله تهدیدات استالین و امتیازاتی که خواسته بودند را نیز فاش نمود. روس‌ها که از این موضوع بسیار عصبانی شده بودند، قوام را توسط سادچیکف تحت فشار قرار دادند تا حسین علاء را به دلیل افشای مذاکرات خصوصی قوام و استالین در جلسه شورای امنیت از سفارت آمریکا برکنار کند. وزیر خارجه آمریکا از جرج آلن سفیر آمریکا در تهران خواست که از حسین علاء حمایت کند و با وساطت مانع از برکناری علاء شود؛ زیرا معتقد بود در این صورت، به دلیل خدمات علاء در شورای امنیت، صدمه بزرگی به سازمان ملل وارد خواهد شد (همان: ۲۲۵-۲۲۴).

در اوایل ریاست جمهوری ترومن، کایلر یانگ وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا برای بررسی موضوع آذربایجان به تبریز رفت. او دو بار با پیشه‌وری ملاقات کرد و در نهایت به این نتیجه رسید که شوروی می‌خواهد نقشه اروپای شرقی را در شمال غربی ایران پیاده کند و انگلیسی‌ها هم مخالفتی با آن ندارند. گزارش کایلر یانگ به *والاس مری* سفیر آمریکا در تهران و تلاش وی برای توجه مقامات وزارت خارجه و شخص رئیس‌جمهور به وخامت اوضاع ایران، نقش مهمی در اتخاذ سیاست شدید ترومن نسبت به شوروی داشت (سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۳۵۹-۳۵۸). در همین زمان، یک هیئت آمریکایی متشکل از سناتورها و نمایندگان مجلس آمریکا به ریاست *کلود پیز* عضو ارشد کمیسیون خارجه سنا برای بررسی اوضاع ایران به تهران آمدند که *ویلیام داگلاس* قاضی دیوان عالی آمریکا نیز با آنان همراه بود. *داگلاس* علاقه فراوانی به فرهنگ ایران داشت و کتاب‌های زیادی راجع به ایران باستان خوانده بود و چون به کوهستان و زیبایی‌های طبیعت علاقه داشت، از کردستان و قسمتی از منطقه بختیاری و قشقای دیدن کرده بود. وی با مرتضی -قلی خان صمصام و ناصرخان و خسروخان قشقای ملاقات کرد و دوستی عمیقی با برادران قشقای برقرار نمود که تا پایان عمرش هم ادامه یافت. ارتباط *ویلیام داگلاس* با نخبگان ایرانی در تلاش‌های بعدی وی برای تأثیرگذاری بر تصمیم ترومن در موضوع ایران مؤثر بود. از سوی دیگر *کلود پیز* با توجه به روابط نزدیکش با ترومن توانست در زمینه جهت‌گیری دولت آمریکا نقش آفرینی کند (همان: ۳۵۴-۳۵۲). پس از نطق چرچیل در آمریکا علیه شوروی، موضوع ایران یک‌بار دیگر اهمیت یافت و روزنامه‌های آمریکایی صفحات اول خود را به موضوع ایران اختصاص دادند. در همین زمان، *والاس مری* به‌طور محرمانه، بیات معاون نخست‌وزیر را مطلع کرد که سیاست آمریکا حمایت کامل از ایران است (سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۴۰۱-۴۰۰). شوروی که خود را در برابر یک اجماع بین‌المللی می‌دید، ناچار به توافق با ایران تن داد و نهایتاً در فروردین ۱۳۲۵/ آوریل ۱۹۴۶ موافقتنامه‌ای بین دو دولت منعقد شد که بر اساس آن، شوروی متعهد می‌شد نیروهایش را از ایران خارج کند و ایران می‌پذیرفت شرکتی مختلط از ایران و شوروی برای نفت شمال ایران تشکیل شود (لنزوسکی، ۱۳۵۶: ۳۲۹-۳۲۸). در سراسر دوره بحران آذربایجان، سفرای آمریکا *والاس مری* و بعد از او *جرج آلن*، شاه را از ضدیت با قوام برحذر می‌داشتند. *جرج آلن* با وجود نزدیکی به شاه، در توانایی و مهارت وی شک داشت؛ اما او را تشویق کرد که نقش مؤثری در سیاست کشور در پیش بگیرد (سیف‌پور فاطمی، ۱۳۷۹: ۴۱۵-۴۱۴).

آنچه در تحلیل چرایی موضع‌گیری آمریکا در مسأله خروج نیروهای شوروی از ایران نباید فراموش کرد، اهمیتی است که این موضوع در روابط بین‌الملل پس از خاتمه جنگ جهانی دوم داشت. آمریکا نگران بود که تسلط شوروی بر نفت ایران، موازنه موادخام در جهان را برهم بزند و به همین دلیل برای جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران، حاضر به پرداخت هر بهایی بود. با فشارهای آمریکا و بریتانیا و موقعیت‌شناسی احمد قوام و موفقیت وی در گفتگوهای دوجانبه با شوروی در مسکو، دولت شوروی در ۴ فروردین ۱۳۲۵ اعلام کرد که مسکو قصد دارد تمام نیروهای نظامی خود را از ایران خارج کند (آوری و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۹). با خروج نیروهای شوروی از ایران، بحران آذربایجان و کردستان حل شد و ایالات متحده که به‌عنوان یک قدرت بزرگ غربی جانشین بریتانیا شده بود، توانست برای خود جای پای در سیاست ایران و منطقه باز کند. بدین ترتیب، ایران در مجاورت شوروی به یک متحد ضد کمونیست غرب و وابسته به آمریکا تبدیل شد؛ این مسأله برای آمریکا دستاورد بزرگی محسوب می‌شد.

بر پایه نظریه سازهانگاری، هویت به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا جهانی معنادار داشته باشند و سایر دولت‌ها را دسته‌بندی کنند. در واقع هویت، «محور تعریف آنها از واقعیت و برساختن مسائلی چون قدرت، امنیت ملی، دوست، دشمن و در نهایت تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آنهاست» (آقایی، ۱۳۸۸: ۴). در این چارچوب می‌توان پافشاری ایالات متحده برای خروج قوای شوروی از ایران و حمایت از دولت آن را با هنجارهای جدیدی تفسیر کرد که منافع تازه‌ای رقم زده بود و در هویت برآمده از آن، شوروی به‌عنوان دشمن اصلی طبقه‌بندی می‌شد. بنابراین، هنگامی که شاه در ۱۴ مهر ۱۳۲۵/۶ اکتبر ۱۹۴۶ فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس را صادر نمود، قوام استدلال کرد که نیروهای دولتی برای نظارت بر انتخابات باید به آذربایجان اعزام شوند. با وجود مخالفت شوروی نسبت به این موضوع، نیروهای ارتش وارد آذربایجان شدند و پیشه‌وری به شوروی گریخت. دولت شوروی انتظار داشت مجلس پانزدهم قرارداد قوام-سادیکیف را تصویب کند، اما فضای سیاسی ایران به هیچ‌عنوان برای چنین اقدامی مناسب نبود. اکثریت قاطع نمایندگان و بیشتر مطبوعات، مخالف اعطای امتیاز بودند. در چنین شرایطی، جرج آلن مجدداً در مخالفت با شوروی در شهریور ۱۳۲۶/۱ سپتامبر ۱۹۴۷ اظهار داشت: «ایرانیان میهن‌پرست که نگران عوامل تأثیرگذار بر منافع ملی خود هستند، باید مطمئن باشند که مردم آمریکا از آزادی آنها برای هرگونه انتخاباتی که میل آنها بر آن باشد، پشتیبانی می‌کنند.» بدین

ترتیب، لایحه قرارداد نفتی ایران و شوروی بدون حتی یک رأی موافق رد شد (بیل، ۱۳۷۱: ۵۱-۵۰؛ متینی، ۱۳۸۴: ۱۸۴). به دنبال شکست شوروی در کسب امتیاز نفت، ایالات متحده از طریق سفیر خود در صدد برآمد روابط صمیمانه‌ای با شاه برقرار کند. در حالی که کارگزاران کهنه‌کار و ملی‌گرا مانند دکتر مصدق و قوام نسبت به چنین روابطی نگران بودند (همان: ۵۳). این نخستین نشانه‌های نگرانی دولتمردان ایرانی از چرخش سیاست آمریکا از پشتیبانی از نخبگان به حمایت از یک حکومت فردی است؛ تغییر سیاستی که سبب شد تا آمریکا به تدریج از حمایت قوام دست بردارد (اتحادیه، ۱۳۹۰: ۲۲۶).

پس از پایان مأموریت جرج آلن، جان وایلی به جای او منصوب شد. با وجود دیدگاه مثبتی که نسبت به عملکرد وی وجود داشت، وایلی کار کردن با ایرانیان را بسیار سخت می‌دانست و آن را «به خوردن سوپ با چنگال» تشبیه می‌کرد (بیل، ۱۳۷۱: ۷۱). در مقابل، ایرانیان هم دیدگاه بسیار بدی نسبت به او داشتند و داشتن صفات منفی مانند بی‌تجربگی، عدم جدیت در کار و مشروب‌خواری باعث گردید که او در عمل، یکی از نالایق‌ترین سفیران آمریکا در ایران باشد. وایلی با وجود بی‌تجربگی می‌کوشید در امور ایران دخالت کند و تحت‌تأثیر جرال دوهر یکی از کارکنان جزء سفارت، مدتی به دنبال یافتن نخست‌وزیر برای ایران بود؛ عبدالحسین راجی و مظفر بقایی توسط این دو برای نخست‌وزیری پیشنهاد شدند (ابتهاج، ۱۳۷۵: ۲۴۷-۲۴۶). چندی بعد، دوهر توانست وایلی را متقاعد کند که رزم‌آراء برای احراز پست نخست‌وزیری مناسب است. به همین دلیل وایلی از شاه خواست که فرمان نخست‌وزیری رزم‌آراء را صادر کند. البته رویکردی که توسط این دو دنبال می‌شد، مورد اتفاق همه کارکنان سفارت نبود؛ زیرا بعضی از آنها از درگیری مستقیم در امور سیاسی ایران نگران بودند. با این حال، تلاش‌های وایلی به نتیجه رسید و شاه فرمان نخست‌وزیری رزم‌آراء را صادر کرد. پس از نخست‌وزیری رزم‌آراء پشتیبانی دوهر از وی ادامه یافت. دوره همکاری دوهر- رزم‌آراء- وایلی به دوران نخستین اقدام آمریکا در گام نهادن به صحنه توطئه‌های سیاسی ایران معروف شده است که سرآغاز رویارویی آمریکا در برابر نیروهای متحد ملی‌گرای ایرانیان بود (بیل، ۱۳۷۱: ۷۲-۷۰). به عبارت دیگر، پیشینه عوامل ذهنی و تجارب تاریخی و فرهنگی که تاکنون هنجارها و قواعدی برای همسویی کنشگران ایرانی با سیاست‌های دولت آمریکا ایجاد نموده بود، اکنون به آرامی در حال تغییر بود؛ با این حال هنوز بسیاری از نخبگان ایرانی دیدگاه مثبتی نسبت به این ابرقدرت نوظهور داشتند.

نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

تحولات دهه ۱۳۲۰ شمسی/۱۹۴۰ میلادی به تدریج به سمتی حرکت کرد که ملی شدن صنعت نفت ایران، از درخواست اقلیتی از نخبگان جامعه به مطالبه‌ای فراگیر تبدیل شد و با تصویب این خواست عمومی در مجلس شورای ملی تبدیل به قانون شد. با ملی شدن صنعت نفت ایران، بریتانیا سیاست سخت‌گیرانه‌ای در قبال ایران در پیش گرفت، اما نمایندگان مجلس و عموم مردم که از این جنبش پشتیبانی می‌کردند، حاضر به عقب‌نشینی نبودند. با بحرانی شدن روابط دو کشور، ایالات متحده در صدد برآمد راه‌حلی بیابد و میانجی‌گری کند. از این‌رو، در ۲۰ فروردین ۱۳۳۰/۹ آوریل ۱۹۵۱ کنفرانسی در واشینگتن آغاز شد. آمریکایی‌ها می‌خواستند انگلیسی‌ها را متقاعد کنند که اصل ملی شدن نفت ایران را بپذیرند تا اصل [تنصیف] منافع را از طریق سازش با مصدق نجات دهند؛ اما انگلیسی‌ها از پذیرش هرگونه تغییری خودداری می‌کردند.

آنچه در این مقطع زمانی آمریکا را برای میانجی‌گری ترغیب می‌کرد، بیش از پشتیبانی از اقدام ایران، تلاش برای گرفتن سهم بیشتری از نفت خاورمیانه و همچنین تضمین جریان انرژی از خلیج فارس به غرب بود (نجاتی، ۱۳۶۴: ۱۳۶-۱۳۵). دین آچسن چهره برجسته تاریخ دیپلماسی آمریکا، در این دوران سیاست آمریکا را در قبال ایران هدایت می‌کرد. ترومن او را با خود هم‌فکر یافت و پس از پیروزی در انتخابات سال ۱۳۲۷ش/۱۹۴۸م. وی را به‌عنوان وزیر خارجه منصوب کرد. آچسن کمی بعد جرج مک‌گی را به‌عنوان معاون خود در امور خاور نزدیک، آسیای جنوبی و آفریقا برگزید. پس از آغاز اختلاف ایران و انگلستان، مک‌گی چندین بار از مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت بریتانیا خواستار موافقت با سهم ۵۰-۵۰ با ایران شد. وی معتقد بود که ادامه سیاست انگلیسی‌ها موجب تسریع در ملی کردن نفت می‌شود (بیل و لوییس، ۱۳۶۸: ۴۳۰). دیدگاه‌های مک‌گی مورد تأیید هنری گرییدی سفیر آمریکا در ایران نیز قرار داشت (همان). با این حال، یادداشتی که دولت آمریکا پس از تصویب قانون ۹ ماده‌ای - که جزئیات قانون ملی شدن نفت را مشخص می‌کرد- به دولت ایران تسلیم کرد، نشان می‌داد در دولت آمریکا، هم‌زمان با دیدگاه‌های هم‌دل با ایران، گروهی نیز نگران تداوم چنین جنبش‌های ملی‌گرایانه‌ای در جهان بودند و سعی می‌کردند بحران پیش‌آمده را سریع‌تر حل و فصل کنند. یادداشت مذکور با اعلام اینکه سایر شرکت‌های نفتی حاضر نیستند از معادن ایران بهره‌برداری کنند، به شکل ظریفی ایران را تهدید می‌کرد (نجاتی، ۱۳۶۴: ۱۵۴). یکی از نخستین

سیاست‌های چرچیل پس از دستیابی به قدرت، تلاش برای همراه کردن آمریکا با انگلستان و کنار گذاشتن مدیرانی مانند مک‌گی و گرییدی بود که با ایران هم‌دل بودند. موفقیت وی در این هدف، تأثیری مهم در مواضع بعدی آمریکا داشت (امیر تیمور، ۱۳۸۰: ۲۹۴-۲۹۳).

در خرداد ۱۳۳۰ / ژوئن ۱۹۵۱ هیئتی به سرپرستی جکسون معاون هیئت‌مدیره شرکت نفت ایران و انگلستان به ایران آمد و پیشنهادهایی از جمله برقراری اصل ۵۰-۵۰ ارائه کرد، اما با مخالفت دولت ایران مذاکرات ناکام ماند و وساطت گرییدی نزد دکتر مصدق نیز بی‌فایده بود. پس از عدم موفقیت هیئت جکسون، دولت ایران اقدامات مربوط به خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلستان را اجراء کرد و اداره امور در اختیار ایران قرار گرفت (نجاتی، ۱۳۶۴: ۱۶۰-۱۵۹). در حالی که ناکامی در مذاکرات موجب تقویت ایده استفاده از نیروی نظامی شده بود تا از این طریق ایران مجبور به پذیرش شرایط شرکت گردد، دولت آمریکا این نگرانی را داشت که استفاده از نیروی نظامی بهانه لازم را به شوروی می‌دهد تا در ایران مداخله نظامی کند (بیل و لوئیس، ۱۳۶۸: ۴۳۵-۴۳۴). ترومن یک‌بار دیگر تلاش کرد نقش میانجی را بازی کند و به همین دلیل آورل هریمن را به‌عنوان نماینده مخصوص خود به ایران فرستاد. وی توانست رضایت دکتر مصدق را برای پذیرش یک هیئت جدید از انگلستان جلب کند. هیئت جدید که به ریاست ریچارد استوکس وارد ایران شد، مذاکراتی را شروع نمود و پیشنهادهای جدیدی داد که شامل هشت ماده می‌شد؛ اما دکتر مصدق پیشنهادهای جدید را رد کرد (همان: ۳۰۳-۳۰۱). مصدق در دیدار با گرییدی -که برای اعلام پیام ترومن و به منظور ترغیب ایران به پذیرش پیشنهادهای ارائه شده نزد او رفته بود- تأکید کرد که آمریکا زمانی به قواعد اخلاقی پایبند بود، اما بر اثر فشار انگلستان در حال تغییر رویه است (کینزر، ۱۳۸۵: ۱۵۵). این اظهارنظر به‌خوبی دیدگاه کنشگران ایرانی را در باره رویکرد آمریکا در گذشته نشان می‌دهد و حاکی از نگرانی آنها از تغییر رویه آمریکا است. با این حال، در تابستان ۱۳۳۰ ش. / ۱۹۵۱ م. انگلستان که از مذاکره با ایران ناامید شده بود، قصد حمله نظامی به جنوب ایران را داشت و به این منظور شماری رزم‌ناو و چترباز به خلیج فارس اعزام کرد؛ اما این عملیات با مخالفت آمریکا اجراء نشد (نجاتی، ۱۳۶۴: ۱۶۴).

هریمن حتی تلاش کرد تا از طریق شاه و سپس آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق را وادار به مذاکره با بریتانیا کند؛ اما شاه با اشاره به افکار عمومی ایرانیان، مخالفت با ملی شدن صنعت نفت را غیرممکن دانست. آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق هم سرسخت‌تر بود و اعلام کرد که اگر

مصدق قصد سازش داشته باشد، ممکن است مانند رزم‌آراء کشته شود (مدنی، ۱۳۷۵: ۴۰۵-۴۰۴). هریمن قبل از ترک تهران، با شاه دیدار کرد و از احتمال برکناری مصدق به دلیل بی‌میلی برای حل بحران خبر داد. این نکته نشان می‌دهد که او می‌توانست حدس بزند شاه راهی جز برکناری مصدق ندارد و شاید پیشاپیش از کودتای آینده خبر می‌داد (کینزر، ۱۳۸۵: ۱۶۸). اندکی بعد گرییدی که از سوی انگلستان متهم به جانبداری از ایران می‌شد، جای خود را به هندرسون داد و از ایران خارج شد. این جابه‌جایی تا حدودی معنادار بود و نشان می‌داد که رویکرد جدیدی در وزارت خارجه آمریکا در حال شکل‌گیری است. سفیر جدید برخلاف سفیر قبلی، مناسبات بین‌الملل را بر اساس رویارویی دو ابرقدرت تفسیر می‌کرد (همان: ۱۸۵) و طبیعی بود که منافع ملت‌های کوچک در این رویکرد اهمیت چندانی نداشت. در دوران مأموریت هندرسون در تهران که از شهریور ۱۳۳۰ش. / سپتامبر ۱۹۵۱ آغاز شد، آمریکا موضع بی‌طرفی را کنار گذاشت. البته هنوز هم برخی مقامات آمریکا سرکوب جنبش‌های ملی را موجب مشکلات بزرگ‌تر می‌دانستند، اما در نهایت نظر هندرسون تبدیل به رویه اصلی سیاست خارجی آمریکا در ایران شد. برخی مقامات سیا معتقد بودند که تصفیه مجلس و ارتش از نیروهای ملی‌گرا بایستی با ملایمت و بدون برانگیختن حساسیت انجام شود، اما هندرسون اصرار داشت پیش از هرگونه سرمایه‌گذاری در ایران، باید مخالفت با سلطنت و عوامل آن را از میان برداشت. وی گمان می‌کرد در درازمدت، ملی‌گرایی و به‌ویژه "سیاست عدم تعهد"، آشکارا مصدق را در برابر منافع اقتصادی-نظامی آمریکا قرار خواهد داد (ریکس، ۱۳۷۹: ۶۹-۶۸). به عبارت دیگر، نگرانی هندرسون و طراحان سیاست خارجی آمریکا آن بود که یک دولت مستقل (هر چند دموکراتیک) در آینده می‌تواند دردسر بیشتری از یک دولت مستبد و اما مطیع برای منافع آمریکا داشته باشد. یک بار دیگر می‌توان به نظریه سازه‌انگاری مراجعه کرد که طبق آن، تصور دولت‌ها از منافع و محیط‌شان در یک فرآیند ذهنی تبدیل به خط‌مشی سیاسی می‌شود. تصور کنشگران آمریکایی از محیط جدیدی که با رویه دولت مصدق در آن قرار گرفته بودند، هشدار دهنده بود و برای حفظ منافع، لزوم تغییر خط‌مشی سیاسی را گوشزد می‌کرد.

با تغییر سفیر آمریکا، انگلیسی‌ها راهبرد خود را تغییر دادند و به جای راه‌حل نظامی، تصمیم گرفتند پرونده را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع دهند. دولت ایران هر چند رسیدگی به این اختلاف را در حیطه وظایف شورای امنیت نمی‌دانست، اما برای دفاع از حقوق ایران مصمم بود.

مصدق عازم آمریکا شد و توانست توجه جهانی را به حقوق پایمال شده مردم ایران جلب کند. با این حال، راه‌حلی برای مشکل نفت پیدا نشد. مصدق هنوز امیدوار بود پشتیبانی آمریکا و خطر سقوط ایران به دامان کمونیسم، انگلستان را به نرمش وادارد. به همین دلیل، هنگامی که ترومن تصمیم گرفت تا آخرین تلاش خود را برای برقراری یک مصالحه به کار گیرد، مصدق دعوت وی را پذیرفت و عازم واشینگتن شد. در دیدارهایی که بین مصدق با ترومن و مک‌گی صورت گرفت، پیشنهادهای جدیدی برای تشکیل شرکت‌های بین‌المللی جهت استخراج نفت ایران ارائه شد که هیئت ایرانی به دلایل مختلف آن را نپذیرفت (نجاتی، ۱۳۶۴: ۱۹۴). در آخرین روز توقف هیئت در واشینگتن، جرج مک‌گی در جلسه‌ای به دکتر مصدق وعده داد که دولت آمریکا در طول شش ماه مبلغ یکصد و بیست میلیون دلار در اختیار دولت مصدق قرار دهد. با اعتراض سفیر کبیر بریتانیا در آمریکا به آچسن، وی تعهد مک‌گی را بدون اطلاع و موافقت وزارت خارجه آمریکا دانست و فوراً مک‌گی را عزل کرد (مدنی، ۱۳۷۵: ۴۲۳-۴۲۲). عزل مک‌گی که نسبت به آرمان‌های ایرانیان هم‌دلی نشان می‌داد، نشانه دیگری از تغییر دیپلماسی آمریکا در قبال بحران ایران بود.

تحول دیگری که بر آینده جنبش ملی شدن نفت ایران تأثیر زیادی گذاشت، پیروزی حزب محافظه‌کار و انتخاب چرچیل به‌عنوان نخست‌وزیر و /یدن به‌عنوان وزیر خارجه بود. /یدن در خاطرات خود تأیید می‌کند که تا پیش از مذاکراتش با آچسن وزیر خارجه آمریکا در ۲۲ آبان ۱۳۳۰/۱۴ نوامبر ۱۹۵۱، دیدگاه‌های دولت آمریکا و انگلستان در قبال چگونگی برخورد با بحران ایران متفاوت بود. آمریکایی‌ها نگران بودند که وخامت اوضاع اقتصادی ایران، موجب نفوذ کمونیسم در این کشور شود؛ اما ایدن معتقد بود راه سومی هم برای این مشکل وجود دارد (مصدق، ۱۳۶۵: ۱۸۱). عزل مک‌گی و انتصاب هندرسون به جای‌گریدی به سفارت ایران تا حدودی تحت‌تأثیر مذاکرات و اقدامات ایدن و البته نشانه‌ای از تغییر سیاست آمریکا بود. مرور خاطرات /یدن تفاوت دو سفیر را نشان می‌دهد: «روابط انگلیس و آمریکا به‌واسطه نمایندگی هندرسون در ایران روز به‌روز بهتر می‌شد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچ‌وقت مصدق از اختلاف بین آمریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسون در ایران نبود، قرارداد ۱۹۵۴ طبق نظریات ما تمام نمی‌شد» (همان). نتیجه دیگر هماهنگی آمریکا و انگلستان، این شد که دولت آمریکا از دادن وام صد میلیون دلاری به دولت ایران خودداری کرد و پس از مدتی دفع‌الوقت جواب داد که بدون حل مشکل نفت، ارائه هرگونه

کمک به ایران برای آمریکا ممکن نیست (همان: ۱۸۲). به نظر می‌رسد پس از این تحولات، کنشگران ایرانی به تدریج چرخش سیاست خارجی آمریکا را متوجه می‌شدند و نقش منافع اقتصادی را در مواضع آمریکا در می‌یافتند. منافی که حل و فصل بحران نفت ایران می‌توانست برای آمریکا داشته باشد و خطراتی که در صورت پیروزی کامل ایران بر انگلستان ممکن بود سایر کشورهای منطقه را تحریک به اقدام مشابه کند را در سخنان کنشگران ایرانی می‌توان دید (بیل و لوئیس، ۱۳۶۸: ۴۴۰).

بن‌بست در مذاکرات بین طرفین از سویی آمریکایی‌ها را به انگلستان نزدیک‌تر می‌کرد و از سوی دیگر، ائتلاف شکننده حامیان دولت مصدق را تهدید می‌کرد. نتیجه انتخابات دوره هفدهم مجلس نیز تا حدودی صحت این مدعا را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی هیئتی از بانک جهانی برای بررسی و حل اختلاف ایران و انگلستان عازم ایران شد. پیشنهادی که بانک جهانی داد، آن بود که تولید نفت توسط بانک جهانی از سر گرفته شود و درآمد حاصل از آن به سه بخش تقسیم شود. بخشی به ایران، بخشی به شرکت داده شود و بخش سوم تا دستیابی به توافق نهایی نزد بانک جهانی بماند؛ این پیشنهاد هم به دلایل متعددی با مخالفت ایران مواجه شد (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۲۲۰). از سوی دیگر، تغییر ترکیب مجلس به مخالفان مصدق جرأت بیشتری داده بود و او می‌دانست که با شرایط دشوارتری روبه‌رو است. به همین دلیل، تصمیم گرفت با در اختیار گرفتن وزارت جنگ، خود را برای مقابله با بحران‌های پیش رو آماده کند. مخالفت شاه با این درخواست، استعفای مصدق و انتخاب احمد قوام را در پی داشت که منجر به قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱/۲۱ جولای ۱۹۵۲ گردید. هر چند در نتیجه قیام مردمی، مصدق بار دیگر به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد و وزارت جنگ را در اختیار خود گرفت و هم‌زمان با این موفقیت، خبر پیروزی ایران در دعوای حقوقی با انگلستان در دیوان لاهه منتشر شد (نجاتی، ۱۳۶۴: ۲۲۴-۲۱۳)، اما اختلاف بین ایران و انگلستان همچنان حل نشده بود.

در شهریور ۱۳۳۱/اوت ۱۹۵۲ پیشنهاد مشترکی از سوی ترومن و چرچیل ارائه شد که به دلیل عدم توافق بر سر غرامت رد شد (بیل و لوئیس، ۱۳۶۸: ۳۱۳). به نظر می‌رسد تلاش‌های آمریکا برای حل مشکل از طریق مذاکره، روزه‌روز مایوسانه‌تر می‌شد. شاید علت اساسی به نتیجه نرسیدن مذاکرات آن بود که آمریکایی‌ها سعی می‌کردند ضمن در نظر گرفتن منافع خود، مشوق‌های اقتصادی بیشتری در پیشنهادهای خود بگنجانند، درحالی‌که طرف ایرانی بیشتر

نگران استقلال سیاسی خود بود. تحول دیگری که بر سرنوشت نهایی جنبش ملی شدن نفت تأثیر نهاد، انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بود. با پیروزی جمهوری خواهان و آیزنهاور در این انتخابات، تغییراتی که از اواخر دوره ترومن در سیاست خارجی آمریکا آغاز شده بود، شتاب بیشتری گرفت و مواضع آمریکا و انگلستان بیش از پیش به هم نزدیک شد. با این حال، جمهوری خواهان در فاصله پیروزی در انتخابات تا به دست گرفتن قدرت مایل نبودند دموکرات‌ها از آنچه آنها در سر داشتند، مطلع شوند. آنها بر این باور بودند که ترومن و وزیر خارجه‌اش با مصدق هم‌دل هستند و بهتر است از طرح کودتا مطلع نشوند (مدنی، ۱۳۷۵: ۵۱۶-۵۱۵). با وجود این، سفیر آمریکا در ایران تغییر نکرد و در ادامه تحولات، نقشی مهم بازی کرد. مصدق متوجه تغییر رفتار سفیر آمریکا شده بود، اما آن را در چارچوب هراس از شوروی و کمونیسم تفسیر می‌کرد (مصدق، ۱۳۶۵: ۱۸۴). در این شرایط، روابط هندرسون و مصدق روز‌به‌روز بدتر می‌شد تا جایی که آیزنهاور در دیدار با ایدن اظهار نگرانی کرده بود که ممکن است دولت ایران خواهان تغییر او شود. اما مصدق با اینکه کمابیش از فعالیت‌های سفیر آمریکا مطلع می‌شد، چنین درخواستی نکرد؛ چون نگران بود سفیر بعدی از هندرسون بدتر باشد. پس از وقایع ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق بدون پرده‌پوشی، هندرسون را به دخالت در امور داخلی ایران متهم کرد (همان: ۱۹۰-۱۸۹).

از اوایل سال ۱۳۳۲ ش. / ۱۹۵۳ م. مصدق تلاش خود را بر این نکته متمرکز کرد که خطر تسلط کمونیسم بر ایران را به آمریکا یادآوری کند. دولت وی شدیداً به کمک مالی نیاز داشت و ظاهراً وی برای جلب توجه آمریکا آگاهانه در این زمینه بزرگ‌نمایی می‌کرد؛ اما واکنش‌های دولت آمریکا نشان از موافقت نداشت. در اردیبهشت ۱۳۳۲ / مه ۱۹۵۳ جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا از چند کشور خاورمیانه و پاکستان دیدن کرد، اما به ایران نیامد و با فرستادن بیانیه‌ای به سفیر، اظهار امیدواری کرد ایران اصولی که ملاک مناسبات بین‌المللی هست را سرلوحه عمل قرار دهد (نجاتی، ۱۳۶۴: ۲۶۶)؛ منظور وی کاملاً واضح بود. با این حال، مصدق در ملاقاتی که در ۱۰ خرداد ۱۳۳۲ / ۲۸ مه ۱۹۵۳ با هندرسون داشت، صراحتاً از اینکه اگر دریافت کمک مالی دیر شود، ممکن است یک حکومت کمونیستی جای او را بگیرد، سخن گفت و در نامه‌ای به همان تاریخ به صورت سربسته در این باره به آیزنهاور هشدار داد (بیل و لویس، ۱۳۶۸: ۳۱۶ و ۴۴۸). هندرسون در خرداد ۱۳۳۲ / ژوئن ۱۹۵۳ به واشینگتن رفت و صراحتاً اعلام کرد که حل

مشکل ایران از طریق مذاکره غیرممکن است. اندکی بعد، آیزنهاور در پاسخ به درخواست کمک مالی دولت مصدق اعلام کرد تا زمانی که ایران درآمد مالی از طریق فروش نفت نداشته باشد، شهروندان آمریکایی مخالف پرداخت کمک به ایران از محل مالیات‌شان خواهند بود (همان: ۳۱۷-۳۱۶).

در تابستان ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳م. دیگر حتی کنشگران ایرانی هم تردیدی نداشتند که نمی‌توانند امیدی به آمریکا داشته باشند. اما آمریکایی‌ها نقشه‌های دیگری هم در سر داشتند؛ هندرسون قبل از آنکه به آمریکا برود، در مسیر خود در لندن توقف کرد. در آنجا انگلیسی‌ها طرح عملیات مدنظرشان برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق را با وی در میان گذاشتند. جلسات مشابهی در آمریکا نیز برگزار شد که در آنجا نظریات هندرسون در باره طرح و امکانات موجود بسیار نافذ بود (نجاتی، ۱۳۶۴: ۳۲۶). بی‌میلی/یدن به این عملیات مخاطره‌آمیز یک مشکل پیش‌بینی نشده بود که با بیماری‌اش و موافقت چرچیل با ادامه طرح برطرف گردید. عملیات در چند مرحله پیگیری شد؛ نخست ژنرال شورترسکف و اشرف پهلوی به تهران آمدند تا شاه را از تردید خارج کرده و از پشتیبانی وی مطمئن شوند. سپس کرمیت روزولت رهبر عملیات با نام مستعار وارد ایران شد و از طریق واسطه‌هایی که داشت، گروه‌هایی از جمعیت جنوب شهر از جمله روسپی‌ها و افسران تصفیه شده و سایر طرفداران شاه را با پخش پول بسیج کرد. هنگامی که مرحله اول کودتا در ۲۵ مرداد با بازداشت سرهنگ نصیری که برای ابلاغ فرمان عزل مصدق به وی عازم نخست‌وزیری شده بود، ناکام ماند و به نظر می‌رسید عملیات شکست خورده است، روزولت با استفاده از مقابله دولت مصدق با طرفداران حزب توده و خالی شدن خیابان‌ها، مرحله دوم کودتا را آغاز کرد و جمعیت بسیج‌شده موفق شدند مصدق را از اقامتگاهش فراری دهند که با دستگیری وی به موفقیت کودتا انجامید (بیل و لوئیس، ۱۳۶۸: ۴۶۱-۴۵۸).

روز پس از شکست کودتا در ۲۵ مرداد، هندرسون با عجله وارد تهران شد و به ملاقات مصدق رفت. وی به مصدق اعلام کرد که دولت آمریکا از پذیرفتن حکومت او به‌عنوان یک دولت رسمی معذور است و نمی‌تواند همچون یک دولت قانونی با وی معامله کند (مدنی، ۱۳۷۵: ۵۲۰). البته دکتر مصدق بر این باور بود که ملاقات هندرسون در روز ۲۷ مرداد برای فهماندن این موضوع بود که نشان دهد وی از جریانی که چند روز بعد رخ داد، بی‌خبر است (مصدق، ۱۳۶۵: ۲۹۱-۲۹۰). حتی گفته می‌شد که سفیر آمریکا اصرار داشت که دکتر مصدق هر چه

سریع‌تر استعفاء دهد. پس از موفقیت موج دوم کودتا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برخی مطبوعات آمریکا بدون پرده‌پوشی از نقش آمریکا در سرنگون ساختن دولت مصدق نوشتند (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۵۴۸). بدین ترتیب مسیری که با تصویر ذهنی کنشگران ایرانی نسبت به آمریکا باز شده بود، به تلخ‌ترین شکل ممکن یعنی دخالت مستقیم و آشکار آمریکا در سرنگون ساختن دولت قانونی ایران که بسیاری از نخبگان ایرانی در آن حضور داشتند یا از آن پشتیبانی می‌کردند، به پایان خود رسید. از این پس، آمریکا در عرصه سیاست و نفت ایران یکه‌تاز میدان شد و به جای بریتانیا، عملاً ایران را در اختیار گرفت؛ اما در درازمدت سبب بدبینی مردم ایران به آمریکا شد و ضربه سنگینی به حیثیت و اعتبار ایالات متحده به‌عنوان دولت حامی کشورهای آزادی‌خواه وارد کرد.

نتیجه

روابط ایران با قدرت‌های بزرگ جهان در دوران قاجار به گونه‌ای شکل گرفت که دولتمردان ایرانی برای بقا در میان دو همسایه قدرتمند خود، همواره در جستجوی قدرت بزرگ ثالثی بودند که موازنه را بین انگلستان و روسیه برقرار کند. از اواسط دوره قاجار، ظهور آمریکا به‌عنوان یک کشور قدرتمند، سیاست‌گزاران ایرانی را به این فکر انداخت که از این قدرت جدید برای هدفی که داشتند، استفاده کنند. با وجود تلاش‌های متعددی که در این راستا انجام شد، پایبندی سیاست خارجی آمریکا به دکترین مونرو مبنی بر عدم دخالت در کشورهای دیگر، امکان ورود جدی آمریکا به صحنه سیاسی ایران را فراهم نمی‌ساخت. با این حال، فعالیت چشمگیر هیئت‌های میسیونری در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی و بروز رخدادهایی مانند کشته شدن باسکرویل در انقلاب مشروطه، تصویر مثبتی از آمریکا در اذهان نخبگان ایرانی به وجود آورد. در دوره پهلوی اول نیز سیاست‌گزاران ایران از ورود آمریکا در عرصه سیاسی ایران استقبال می‌کردند که با موضع‌گیری آمریکا در کنفرانس صلح پاریس بی‌ارتباط نبود. پس از اشغال ایران توسط متفقین و ورود سربازان آمریکایی به کشور، کنشگران ایرانی که ذهنیت بسیار مثبتی از آمریکا داشتند، حداکثر توان خود را برای باز کردن پای آمریکایی‌ها به ایران به کار گرفتند. استفاده از مستشاران نظامی و مالی آمریکایی با همین رویکرد قابل‌فهم است. مواضع آمریکای در کنفرانس تهران و ایجاد فشار بر شوروی برای خروج از ایران پس از پایان جنگ که در راستای

نظام جدید بین‌الملل و جنگ سرد انجام شده بود، بار دیگر کنشگران ایرانی را به درستی راهی که در پیش گرفته بودند، امیدوار ساخت و این امیدواری با میانجی‌گری آمریکا بین ایران و انگلستان در مرحله اول جنبش ملی کردن نفت ایران تشدید شد. اما کنشگران ایرانی نتوانستند تغییر سیاست خارجی آمریکا را در پی تحولات ناشی از جنگ جهانی دوم کاملاً دریابند و به همین دلیل، هنگامی که مقامات وزارت خارجه آمریکا در مرحله دوم جنبش ملی کردن نفت تصمیم گرفتند در اختلاف ایران و انگلستان جانب انگلستان را بگیرند و از حمایت دولت ایران دست بردارند، کاملاً غافلگیر شدند. در فراز و نشیب مناسبات ایران و آمریکا، وزارت خارجه دو کشور و به تبع آن سفرای هر دو کشور به‌عنوان متولیان دیپلماسی، نقش و جایگاهی مهم را ایفاء کردند. با این حال، هر چند سفرای آمریکا در ضمن اجرای مأموریت رسمی خود به‌عنوان نماینده رسمی کشورشان، نوع بینش و نحوه برخورد و عملکرد شخصی خاص خود را داشتند، اما عملکرد آنها در دوره مورد بررسی، تابعی از هنجارها و قواعد جدیدی بود که خط‌مشی تازه‌ای برای سیاست خارجی آمریکا ترسیم می‌کرد. به همین دلیل، کنش سفرای آمریکا از هم‌دلی و تلاش برای درک خواسته‌های ایرانیان به تدریج به سمت دخالت در امور داخلی ایران و نهایتاً تلاش برای کودتا علیه دولت قانونی آن کشور تغییر جهت داد.

منابع و مآخذ

- آبراهامیان، پرواند، ۱۳۷۷، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز.
- آپتون، جوزف ام، ۱۳۶۱، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نیلوفر.
- آوری، پیتر و دیگران، ۱۳۸۸، *تاریخ ایران دوره پهلوی کمبریج*، دفتر دوم از جلد هفتم، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- آوری، پیتر، ۱۳۷۶، *تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، جلد دوم، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه عطایی.
- ابتهاج، ابوالحسن، ۱۳۷۵، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، جلد اول، تهران: علمی.
- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره، ۱۳۹۰، *در دهلیزهای قدرت*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، ۱۳۶۲، *المآثر ولآثار*، ج ۱، به کوشش: ایرج افشار، تهران.
- الدر، جان، ۱۳۳۳، *تاریخ میسیون آمریکایی در ایران*، ترجمه: سهیل آذری، تهران: نورجهان.

- امیر تیمور (کلالی)، محمدابراهیم، ۱۳۸۰، *ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق*، به کوشش: مرتضی رسولی‌پور، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- براون، ادوارد، ۱۳۲۹، *انقلاب ایران*، ترجمه: احمد پژوه، تهران: کانون معرفت.
- بنجامین، ساموئل گرین، ۱۳۶۳، *ایران و ایرانیان*، ترجمه: حسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- بهار، ملک الشعراء، ۱۳۶۳، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه*، تهران: امیرکبیر.
- بیل، جیمز. ا.، ۱۳۷۱، *شیر و عقاب*، ترجمه: فروزنده برلیان، تهران: نشر فاخته.
- بیل، جیمز و ویلیام راجر لوئیس، ۱۳۶۸، *مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو.
- پسیان، نجفقلی و خسرو معتضد، ۱۳۷۸، *از سوادکوه تا ژوهانسبورگ (رضاخان)*، تهران: نشر ثالث.
- ترکمان، محمد، ۱۳۷۴، *نامه‌های دکتر مصدق*، تهران: نشر هزاران.
- تمدن، محمد، ۱۳۵۰، *اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه*، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ارومیه: مؤسسه مطبوعاتی تمدن.
- جامی، ن.، ۱۳۶۱، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: ققنوس.
- خان‌ملک (یزدی)، محمد، ۱۳۲۴، *ارزش مساعی ایران در جنگ (۱۹۴۵-۱۹۳۹)*، ج ۱، تهران: چاپخانه وزارت کشاورزی.
- دلدم، اسکندر، ۱۳۷۱، *حاجی واشنگتن، تهران: گلفام.*
- ریکس، توماس. ام.، "سیاست قدرت و فرهنگ سیاسی: آمریکا و ایران"، ترجمه: غلامرضا سرلک، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره مسلسل ۷ و ۸، ۷۹-۵۶.
- سلیمانی، کریم و جمیله عزیزخواه، "مخالفت علیه میلسپو در ایران"، پژوهش‌های تاریخی، سال ۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۲، ۱۱۰-۹۷.
- سیف‌پور فاطمی، نصرالله، ۱۳۷۹، *گزند روزگار*، تهران: شیرازه.
- شوستر، مورگان، ۱۳۳۳ ق.، *اختناق ایران*، ترجمه: جلال‌الدین حسینی، کلکته: مطبعه جبل‌المتین.
- شیخ نوری، محمدمیر، ۱۳۸۸، *تاریخ نفت در ایران و خاورمیانه*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- شیخ نوری، محمدمیر و محمد ولی‌پور "ایران، آمریکا، جنگ جهانی دوم"، *ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی معاصر*، سال پنجم، شماره ۴۴، اردیبهشت ۱۳۸۵.
- عاقلی، باقر، ۱۳۷۹، *رضاشاه و قشون متحدالشکل*، تهران: نشر نامک.
- فاتح، مصطفی، [بی‌تا]، *پنج‌جاه سال نفت ایران*، تهران: کاوش.
- فوران، جان، ۱۳۸۲، *مقاومت شکننده*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتم، ریچارد، ۱۳۷۱، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه: فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون، ۱۳۷۳، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

- کسروی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.
- کینزر، استیفن، ۱۳۸۳، *همه مردان شاه*، ترجمه: شهریار خواجهان، تهران: نشر اختران.
- گرانوسکی، ا.ا. و دیگران، ۱۳۷۹، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، تهران: انتشارات پویش.
- لنزوسکی، جرج، ۱۳۵۶، *رقابت روسیه و غرب در ایران*، ترجمه: اسماعیل رائین، تهران: انتشارات جاویدان.
- متینی، جلال، ۱۳۸۴، *نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق*، لس آنجلس: شرکت کتاب.
- مدنی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۷۵، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مسعود انصاری، عبدالحسین، ۱۳۷۴، *خاطرات سیاسی واجتماعی (مروری بر پنجاه سال تاریخ)*، تهران: علمی.
- مصدق، محمد، ۱۳۶۵، *خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق*، چاپ دوم، تهران: علمی.
- معین السلطنه، میرزا محمدعلی، ۱۳۶۳، *سفرنامه شیکاگو (خاطرات حاج معین السلطنه)*، به کوشش: همایون شهیدی، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین، ۱۳۶۱، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۳-۴-۶-۷-۸، تهران: علمی.
- میلانی، عباس، ۱۳۸۰، *معمای هویدا*، تهران: اختران.
- ، ۱۳۹۲، *نگاهی به شاه*، تورنتو کانادا، پرشین سیرکل.
- ناطق، هما، ۱۳۸۰، *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*، تهران: پژوهان.
- نجاتی، غلامرضا، ۱۳۶۴، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- وزیری، شاهرخ، ۱۳۷۹، *نفت و قدرت در ایران*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات عطایی.
- ویشارد، جان، ۱۳۶۳، *بیست سال در ایران*، ترجمه: علی پیرنیا، تهران: انتشارات نوین.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۴۹، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ، ۱۳۷۷، *صحنه‌هایی از تاریخ معاصر ایران*، تهران: انتشارات علمی.